

مجموعه ستاره‌های دنباله دار

بسیجی گمنام

روایتی از فرهنگ مقاومت و شهادت در جنوب لبنان

نویسنده: حسن خامه یار

معرفی مجموعه

در ادبیات معاصر آمده است که ستاره‌های درخشان و رهنما تنها به کهکشان‌های آسمان‌های هفت گانه محدود نیست و چه بسار خداوند متعال در زمین هم ستاره‌هایی در هیئت انسان آفریده که چراغ راهنمای هموعان هستند و مردم را به سوی رستگاری رهنمون می‌سازند. در جامعه شیعیان جبل عامل قهرمان نیز ستاره‌هایی همچون شهیدان سید مصطفی بدر الدین، حسان اللقیس و عماد مغنیه برانگیخته شدند و در فرهنگ سازی و گسترش آگاهی عمومی بر اساس معیارهای اسلامی نمونه و تحسین برانگیزند. نویسنده در ادامه نشر این مجموعه با یاری خداوند متعال به معرفی ستاره‌های دنباله دار دیگری خواهد پرداخت که نقش ارزنده در نجات ملت‌های منطقه از شر قوای سلطه‌گر و دنباله‌روهای باطل آنان مانند گروه‌های تکفیری داشتند. این ستاره‌های دنباله دار از پیشگامان بنیانگذاری جنبش مقاومت اسلامی در جنوب لبنان پس از تهاجم ارتش کیان غاصب در سال ۱۹۸۲ و از شاگردان نجیب کلاس انسان سازی امام خمینی (ره) هستند که اندیشه‌های آن شخصیت والا مقام را در دفاع از آرمان مستضعفین و محرومین جهان در طول حیات پر برکت خویش به نمایش گذاشتند. یاسر نام مستعار یک بسیجی گمنام است که در جنگ تحمیلی هشت ساله در آرزوی شهادت بسر برد. یاسر به داشتن شجاعت، جسارت، صلابت، زیرکی و اراده خلل ناپذیر شهرت داشت و گویا خود را برای مأموریت‌های سخت ساخته بود و سرانجام برای تحقق آرزوی خویش عازم جبهه‌های جنگ با نظامیان صهیونیست در جنوب لبنان و مقابله با گروه‌های تروریست تکفیری و دفاع از حریم اهل بیت (ع) به سوریه رفت و آن‌جا به شهادت رسید.

مقدمه

جنگ تحمیلی هشت ساله تمام شد و خیلی از بسیجی‌ها از جبهه برگشتند، و زندگی عادی را از سرگرفتند. کسانی که هنوز دغدغه مبارزه و شهادت داشتند، تصمیم گرفتند به جبهه‌های دیگری منتقل شوند و با دشمنان اسلام بجنگند. قصه‌های مقاومت حماسی مردم جنوب لبنان که از زمان پیدایش رژیم متجاوز صهیونیستی تا سال ۲۰۰۰ در معرض شدیدترین حمله‌های هوایی، زمینی و دریایی قرار داشتند، زبانزد عموم ملت‌های آزادی خواه منطقه شده بود. این قصه‌ها از شجاعت، رشادت، سلحشوری و پایداری و سرانجام پیروزی بی نظیر رزمندگان مقاومت اسلامی بر دشمن حکایت داشت. زیرا آن‌جا سرزمین جنوب لبنان است، خاک پاک جبل عامل و زادگاه علمای بزرگ شیعه. از شهید اول و شهید ثانی گرفته تا حر عاملی و شرف الدین. آن‌جا سرزمین بزرگ ایثارگران معاصر همچون سید الشهدای مقاومت اسلامی، شهید سید عباس موسوی و شیخ الشهدای مقاومت اسلامی، شهید راغب حرب و شهید احمد قصیر بنیانگذار عملیات شهادت طلبانه است. سرزمین فرماندهان بزرگ مقاومت اسلامی لبنان، شهیدان حاج عماد مغنیه و مصطفی بدر الدین و حسان اللقیس و سمیر قنطار است.

سید حسن نصر الله دبیر کل حزب الله در توصیف ماهیت مردم جنوب لبنان گفته است: مردم این سرزمین بر مستکبران و متجاوزان نافرمان هستند. رژیم صهیونیستی برای انتقام از مردم این سرزمین که او را با ذلت و خواری بیرون راندند، در جریان جنگ ۳۳ روزه ژوئیه سال ۲۰۰۶ ده‌ها روستای جنوب را با خاک یکسان کرد و خانه‌ها را بر سر ساکنان آن ویران ساخت. به رغم جنگ نابرابری که میان رزمندگان مقاومت اسلامی شاخه نظامی حزب الله و رژیم صهیونیستی به مدت دو دهه ادامه داشت، روستاهای چهارگانه مارون الراس، یارون، عیناتا و شهر بنت جبیل به مربع مقاومت و آزاد سازی شهرت یافتند. رزمندگان مقاومت در جنگ مزبور حماسه‌ها و اسطوره‌های وصف ناپذیری در محورهای وادی الحجیر و دشت خیام آفریدند و نظامیان متجاوز را در جریان هلی‌بردشان در محورهای الغندوریه و المنصوری تار و مار کردند.

هر کدام از رزمندگان مقاومت که در این پیروزی بی‌نظیر ایثارگرانه جان و مال خویش را فدای آرمان مقدس دفاع از میهن و دفع تجاوز کردند، داستان‌های جداگانه دارد. رزمندگانی هم که جان سالم بدر بردند، و با نشان قهرمانی به آغوش خانواده و جامعه بازگشتند همواره از لحظه‌های

درخشان روزهای مقاومت و شهادت و پیروزی داستان سرایی می‌کنند، و خاطرات آن روزهای سرنوشت ساز را بازگو می‌نمایند. انتشار اخبار و اطلاعات مقاومت در شرق خاورمیانه به بسیجی گمنام انگیزه داد تا به لبنان و سوریه سفر نماید تا در عملیات حماسی مقاومت در آن سرزمین‌ها شرکت کند. در این جزوه کوشیده شده جزئیات برخی رویارویی‌های کم نظیر رزمندگان قهرمان مقاومت اسلامی را با متجاوزان صهیونیست، سپس با تکفیری‌های وهابی در مناطق عرسال و القصیر در شرق لبنان بدون ذکر نام و هویت آنان شرح داده شود. هویت و سمت افرادی که در این بحث ذکر شده است تخیلی هستند. زیرا شرایط رویارویی در جنوب لبنان و سوریه که همچنان ادامه دارد، اقتضا می‌کند هویت این رزمندگان خدا جوی گمنام بماند. در پایان لازم می‌دانم از بخش اطلاع رسانی حزب الله و تعدادی از روزنامه‌های چاپ بیروت که در زمینه تهیه این متن از اطلاعات ارزشمند آن‌ها بهره برداری کردم تشکر نمایم.

پیشگفتار

بقلم شیخ نعیم قاسم معاون دبیر کل حزب الله

در مسئله شهید و شهادت برخی افراد و جریان‌ات سیاسی و فرهنگی لبنان ما را سرزنش می‌کنند که شهادت مرک است، و ذلت و خواری نشانه تداوم زندگی است. این افراد همواره می‌کوشند وانمود کنند ایثار و از جان گذشتگی بیهوده است و نمی‌تواند معادله رویارویی با دشمن را دگرگون کند. من به آنان می‌گویم که شهیدان با مقاومت و فداکاری ثابت کردند که می‌تواند به مردم‌شان زندگی و پویایی ببخشند. زیرا مردم کشورمان پیش از فداکاری شهیدان، خوار و ذلیل بودند و به برکت خون شهیدان در برابر ملت‌های جهان سربلند و سرافراز شدند.

اکنون در نتیجه دستاوردهای این همه ایثار و فداکاری نه شرق می‌تواند ملت ما را به زانو در بیاورد و نه غرب متجاوز می‌تواند ملت‌مان را تحقیر کند. اکنون به برکت خون شهیدان، از یوغ بندگی مستکبران و بیگانگان رهایی یافته‌ایم. همچون انسان‌های بی‌روح که دیکته‌های اسرائیل را اجرا می‌کنند نیستیم. به برکت خون شهیدان زندگی این‌گونه مفهوم پیدا کرده که می‌توانیم از موضع قدرت به اشغالگران و متجاوزان بگوییم که این سرزمین به ما تعلق دارد. قدس و مسجد الاقصی از آن ماست. ما روی این سرزمین زندگی می‌کنیم و بر آن حاکمیت داریم. به برکت تلاش

و خون شهیدان، اشغالگران را از سرزمین‌مان طرد کردیم و آینده‌ای نو به وجود آوردیم. شهیدان به ما آموختند که راه درست زندگی اینگونه است.

از سوی دیگر برخی محافل لبنان و منطقه همواره درباره موجودیت و نقش مقاومت بحث‌های جنجال برانگیز مطرح می‌کنند و جنبش مقاومت را بیهوده جلوه می‌دهند. به آنان می‌گویم که مقاومت با دلیل قاطع و گویا کارایی خود را به اثبات رسانده و سرزمین‌های اشغالی جنوب را آزاد کرده است. در همین حال قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد ثابت کردند که فقط برای تحکیم پایه‌های رژیم صهیونیستی صادر شده‌اند. کشورهای بزرگ نیز نشان دادند که از اسرائیل حمایت می‌کنند و خواهان بازگرداندن فلسطین به صاحبان اصلی آن نیستند. دولت‌های غربی نیز ثابت کردند از احساسات عدالت خواهانه و شعور انساندوستانه برخوردار نیستند و در برابر قتل عام جوانان و کودکان و زنان فلسطینی فقط از متجاوزان ظالم جانبداری می‌کنند.

هنگامی که دولت لبنان بر ضرورت اجرای قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد مؤرخ نوزدهم مارس سال ۱۹۷۸ مبنی بر لزوم عقب نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان تأکید کرد، برخی از محافل بین‌المللی این تقاضا را مسخره عنوان کردند و اسرائیل این تقاضا را جوک خواند. ولی رزمندگان مقاومت به اسرائیلی‌ها و همه مدافعان آن‌ها به ویژه شورای امنیت فهماندند که تلاش برای آزادسازی سرزمین‌های اشغالی هیچ ربطی به قطعنامه‌های سازمان ملل ندارد و مجاهدان لبنان به وسیله بازوان توانمند خود توانایی دگرگونی معادلات سیاسی و نظامی منطقه را دارند.

بدین سان صهیونیست‌ها پس از ۲۲ سال اشغالگری در روز ۲۵ ماه مه سال ۲۰۰۰ با ذلت و خواری از جنوب لبنان بیرون رانده شدند و در پی این پیروزی بزرگ که نیروهای مقاومت اسلامی برای مردم کشورشان به ارمغان آوردند، آمریکا و شورای امنیت احساس شرمندگی و سرافکنگی کردند. اکنون مقاومت از یک رؤیا به راهکار تبدیل شده است. از یک آرزو به واقعیت تبدیل شده است. اکنون در عصر جدید مقاومت و پیروزی‌های پی در پی زندگی می‌کنیم. امکان ندارد به عقب برگردیم. و همچون گذشته خوار و ذلیل زندگی کنیم. هیچ کس توانایی سنگ اندازی در مسیر مقاومت و شهادت را ندارد.

تقدیم به رزمندگان مقاومت

در میدان کارزار شما مردان خدایید

شما وعده صادقید

همانند کوه‌های سربلند لبنان غرور آفرینید

در برابر گستاخان، نافرمانید

و بر مستکبران می‌تازید...

پس از خدای متعال، چشم امید به شماست

همیشه مایه امیدواری بوده و هستید و خواهید بود

برسرتان، که انسان را سرافراز کرده بوسه می‌زنم

دستان‌تان را که بر ماشه تفنگ جنگ زده می‌بوسم

بر قدم‌های استوارتان بوسه می‌زنم

پس نهراسید و ترس به دل راه ندهید

اگر کوه‌ها از جا برکنده شوند

در سرزمین‌تان استوار بمانید

خداوند با تفنگ‌تان...

قاتلان پیامبران را نشانه می‌رود

و مفسدان زمین را هلاک می‌کند...

بخشی از پیام سید حسن نصرالله خطاب به رزمندگان مقاومت اسلامی در آستانه جنگ ۳۳ روزه

سال ۲۰۰۶.

آغاز سخن

یاسر، بسیجی گمنام ایرانی است که سال‌های جوانی را در جبهه‌های جنگ تحمیلی هشت ساله گذرانده است. او با اندامی لاغر، گرمای سوزان بیابان‌های خوزستان و ایلام، و سرمای یخبندان ارتفاعات کردستان را لمس کرده است. با پایان جنگ تحمیلی و بازگشت هم‌زمان به جامعه و از سرگیری زندگی عادی‌شان در خود نمی‌گنجید، آرزو داشت به جبهه‌های لبنان و فلسطین برود، تا شاید بتواند راهی را که آغاز کرده ادامه دهد. به این در و اون در زد و با تعدادی از بسیجیانی که سال‌های پیش در لبنان حضور داشتند تماس گرفت. این بسیجیان در دوران جنگ تحمیلی برای آموختن فنون نظامی به جوانان لبنانی به آن کشور اعزام شده بودند، تا آن‌ها از میهن‌شان در برابر تجاوزگری اسرائیل دفاع کنند.

نام اصلی یاسر، فرزاد بود. چون در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی شنیده بود که برخی از رزمنده‌های حزب الله نام‌شان یاسر، عماد، خالد، عصام، فؤاد و جهاد می‌باشد، نام یاسر را برای خود انتخاب کرد تا هویت واقعی او شناخته نشود. دوستانش در جبهه هم او را یاسر صدا می‌زدند. در سال‌هایی که در جبهه حضور داشت کمی هم به زبان عربی آشنا شده بود، و از این نظر برای عزیمت به لبنان و سوریه مشکل خاصی نداشت. بالاخره تصمیم گرفت هر طور شده خود را به جبهه‌های جنگ با صهیونیست‌ها در لبنان و تکفیری‌ها در سوریه برساند تا در مبارزه با دشمنان خدا و مردم حضور داشته باشد.

بسیجی گمنام شنیده بود که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، تعدادی از انقلابیون ایرانی به جنوب لبنان می‌رفتند تا در کنار برادران لبنانی و فلسطینی آموزش نظامی ببینند، و پس از بازگشت به وطنشان بر ضد رژیم شاه مبارزه کنند. او نمی‌دانست که پس از حمله نظامی اسرائیل به لبنان در سال ۱۳۶۱ پایگاه‌های آموزش نظامی برچیده شده و مبارزان قدیمی پراکنده شده‌اند، و شیوه دیگری از مقاومت در جنوب لبنان و فلسطین شکل گرفته که با شیوه گذشته بکلی فرق می‌کند. هر اندازه اطلاعات یاسر درباره چگونگی مبارزات حزب الله و مقاومت اسلامی در جنوب لبنان افزایش می‌یافت و خبرهای تازه‌ای از پیروزی‌های چشمگیر رزمندگان مقاومت به گوش او می‌رسید، شور و شوق او نیز برای رفتن به لبنان زیادتر می‌شد.

در ضاحیه جنوبی بیروت

بالاخره روزی یاسر برای رفتن به لبنان تصمیم قطعی گرفت، و موفق شد مراحل تشریفات قانونی از قبیل دریافت گذرنامه و روادید ورود به لبنان را به پایان برساند. چند روزی از توقف جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ میلادی نگذشته بود که به سوی آن کشور عزیمت کرد و مستقیماً به بخش شیعه نشین جنوب بیروت «ضاحیه» که مراکز اداری، اجتماعی و تبلیغاتی حزب الله در آن وجود دارد رفت. جوانان منطقه او را به یکی از مراکز حزب الله راهنمایی کردند. ولی بچه‌های حزب الله به او گفتند که جنبش مقاومت اسلامی لبنان به هیچ وجه رزمنده غیر لبنانی نمی‌پذیرد. حزب الله خودش به اندازه کافی رزمنده دارد. یاسر به آن‌ها گفت که خودش را از مسافت چند هزار کیلومتری به آن‌جا رسانده تا با صهیونیست‌های غاصب مبارزه کند.

جوان حزب اللهی: بفرمایید... کارتان چیست؟

یاسر: برای ثبت نام و شرکت در عملیات مقاومت آمده‌ام.

جوان حزب اللهی: امکان ندارد! از غیر لبنانی ثبت نام نمی‌کنیم.

یاسر: مگر شما از ما نیستید و ما از شما نیستیم؟

جوان حزب اللهی: امام خمینی (ره) به ما توصیه کرده که خودمان از میهن‌مان دفاع کنیم.

یاسر: پس من چه کار کنم؟

جوان حزب اللهی: این مشکل شماست. اولاً چه کسی از شما دعوت کرده است؟ ثانیاً جبهه‌های جنگ جنوب لبنان با جبهه‌های جنگ ایران و عراق بکلی فرق می‌کند. جنگ ما با اسرائیلی‌ها به شیوه چریکی و پارتیزانی است.

یاسر: خیلی خوب اجازه دهید چند روزی میان رزمندگان گمنام مقاومت بمانم تا با این انسان‌های واقعی آشنا شوم.

جوان حزب اللهی: برای آشنایی با شیوه‌های رزمی و تاکتیک مبارزه رزمندگان مقاومت حاضرید از کوهستان‌های صعب العبور بالا بروید، و هر نوع غذایی که در اختیارتان قرار می‌دهند میل کنید؟

یاسر: هر کاری از دستم ساخته باشد انجام می‌دهم. اجازه دهید ذخیره و مهمات حمل کنم و همراه‌شان حرکت کنم. مهمتر از همه می‌توانم زخمی‌ها را درمان کنم.

جوان حزب اللهی: بسیار خوب چند روزی منتظر باشید تا تقاضای شما را بررسی کنیم.

سخنان جوان حزب اللهی، یاسر را امیدوار کرد. با یکدیگر به طور موقت خدا حافظی کردند و یاسر به منزل یکی از دوستان که از قبل او را می‌شناخت رفت. میان راه با خود می‌گفت: من که در جبهه جنگ تحصیلی افتخار شهادت نداشتم، شاید در سرزمین شهید پرور جبل عامل شهید شوم. مگر من چه کم دارم؟ من که برای مأموریت‌های سخت ساخته شده‌ام. تلاش خواهم کرد هر طور شده اینجا بمانم و از جبهه جنگ با صهیونیست‌های غاصب دیدن کنم. شاید خدا مرا طلبید و آسمانی شدم.

یاسر روزها را در خیابان‌های ضاحیه می‌گذراند. بلواری در کنار ضاحیه که به فرودگاه بین المللی بیروت ختم می‌شود به نام امام خمینی (ره) بنیانگذار مقاومت اسلامی لبنان نامگذاری شده است. هر مسافر داخلی و خارجی که وارد فرودگاه بیروت می‌شود لازم است از این بلوار عبور کند، و با تصاویر امام خمینی (ره) روبرو شود. در مسیر این بلوار بیمارستان بزرگ و مجهز رسول اعظم (ص) با گلدسته‌ای بلند وجود دارد که دو دهه پیش توسط حزب الله ساخته شده است.

در میادین و خیابان‌های ضاحیه تصاویر بزرگی از امام خمینی (ره) و رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای و امام موسی صدر آویخته شده و بیشتر خیابان‌ها، مغازه‌ها و پل‌ها با تصاویر سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله مزین شده است. هر مسافری که در خیابان‌های ضاحیه پرسه می‌زند، خیال می‌کند در یکی از شهرهای جنگ زده استان خوزستان در دوران جنگ تحصیلی پیاده روی می‌کند. مساجد شیک و بزرگی همچون مسجد امام صادق (ع)، مسجد الحسنین (ع)، مجتمع فرهنگی حضرت قائم (عج) و مجتمع فرهنگی سید الشهداء برای یاسر جلب توجه می‌کرد. نظر به این‌که مجتمع سید الشهداء یکی از مراکز مهم فرهنگی و تبلیغی حزب الله بشمار می‌آید، اسرائیلی‌ها در جریان جنگ ۳۳ روزه بکلی آن را ویران کردند. مسجد و مجتمع علمی امام صادق (ع) با گلدسته و گنبد بسیار زیبا و در فضای وسیع در ابتدای بلوار امام خمینی (ره) قرار دارد که توسط امام موسی صدر روحانی سرشناس لبنان ساخته شده است. در کنار این مجتمع،

قبرستانی به نام روضه الشهدین وجود دارد که بخشی از آن به گلزار شهدای مقاومت اسلامی تبدیل شده است.

چند روزی نگذشته بود که جوان حزب اللهی به سراغ یاسر آمد و به او گفت: خیلی خوب برادران منتظر شما هستند که به اتفاق آنان جنوب بروید. به این شرط موافقت کرده‌اند که فقط نقش روایت‌گر «مقاومت و شهادت» را بازی کنید. نباید هیچ وسیله‌ای صوتی و تصویری همراه داشته باشید. آنچه می‌بینید فقط در حافظه مغزتان نگه‌داری کنید.

یاسر نفس عمیقی کشید و خدا را سپاس گفت. با حالت ناباوری گفت: خیلی عالی... خیلی ممنون... با یکدیگر قرار گذاشتند... موعد مقرر فرا رسید و یاسر به همراه چند رزمنده که آن‌ها را نمی‌شناخت سوار خودروی بنز شد تا آنان را به جنوب لبنان انتقال دهد. او در آن لحظات احساس کرده بود که زیاد حرف زدن و فضولی کردن ممنوع است. مسیر بیروت تا جنوب حدود یک ساعت و نیم طول نکشید که خودرو در یکی از روستاهای مرزی توقف کرد. برادران رزمنده دیگری یاسر و همراهانش را تحویل گرفتند و به خانه‌ای نیمه متروکه راهنمایی کردند. با لبخند خیلی کوتاه و سر تکان دادن، به این غریبه خوش‌آمد گفتند. حاجی و سید دو تن از رزمندگان مقاومت بودند که مسئولیت راهنمایی یاسر و همراهانش را به عهده داشتند. تابش نور خورشید به کوهستان‌ها و دشت‌ها، نشان می‌داد که وقت نماز ظهر است. رزمنده‌ها با آب کانالی که در کنار خانه نیمه متروکه قرار داشت وضو گرفتند و پشت سر سید صف بستند. در پایان نماز برای پیروزی سپاهیان اسلام و سلامتی و تعجیل ظهور آقا امام زمان (عج) دعا کردند.

بازدید از تپه مسعود

دیری نپایید که سفره نهار روی زمین پهن شد. نان خانگی، ماست چکیده، روغن زیتون و کمی سبزی بهترین غذای رزمندگان بود. سید به برادران رزمنده توصیه کرد از میهمان‌شان به خوبی پذیرایی کنند. در مدت چند ساعتی که یاسر در این خانه بسر می‌برد، احساس کرد که آن‌جا یکی از مراکز فرماندهی است. گویا افرادی که به آن‌جا رفت و آمد می‌کردند، از فرماندهان واحدهای گوناگون جنبش مقاومت هستند که از مأموریت‌های شناسایی بازگشته‌اند. احساس کرد میان فرماندهانی نشسته است که در طول ۲۵ سال گذشته اسرائیل را به ستوه آورده‌اند... محاسبات

رژیم اشغالگر قدس را نقش بر آب کرده‌اند... معادلات بین المللی را به هم ریخته‌اند... لذا لازم است هوشیار باشد و خوب گوش کند. ذهن خود را به کار بیندازد تا هرچه می‌بیند و می‌شنود در حافظه‌اش ذخیره کند. نزدیک غروب شد و همه آماده حرکت شدند. یاسر ناشیانه پرسید به کجا می‌رویم؟ همه همراهان لبخند معنا داری زدند. این احساس را در او ایجاد کردند که سؤال نابجایی کرده است. شاید در فرهنگ سیاست واژه «به کجا می‌رویم» معنای روشنی داشته باشد. ولی در فرهنگ مقاومت و کتمان کاری تعبیر خاصی خود را دارد.

سید به بچه‌ها دستور داد از حمل هرگونه وسایل شخصی مانند گوشی موبایل، دوربین و چراغ قوه خودداری کنند. حاجی از یاسر خواسته ساک دستی‌اش را در این خانه نیمه متروکه بگذارد و با دست خالی با آنان برود. یعنی موقعیت استتار داشته باشند. با دست چپ به بچه‌ها اشاره کرد سوار خودروی پاترول نظامی شوند. موتور خودروی تویوتا روشن شد و بسوی مرز فلسطین اشغالی به حرکت در آمدند. بچه‌ها در میان راه کلاه شاپوهای سیاه بر سر گذاشتند و یک کلاه هم به یاسر دادند. با شوخی و لبخند به او گفتند که به این کلاه نیاز خواهد داشت.

یاسر به فکر فرو رفت و با خود می‌گفت که بچه‌ها با من شرط کرده‌اند پر حرفی نکنم. فقط نگاه کنم، بشنوم، حدس بزنم. خودرو پاترول با سرعت در حال حرکت بود. نیم ساعتی نگذشته بود که سید با دست راست به تپه‌ای اشاره کرد و گفت آن‌جا «تپه مسعود» است. یاسر در تاریکی شب نه مسعود را می‌دید و نه تپه را... صورتش را به شیشه خودرو چسباند تا شاید بتواند تپه مسعود را تشخیص دهد. ولی انگار نه انگار تپه‌ای وجود ندارد. یاسر از سید پرسید مسعود کیست و در این تپه چه اتفاقی افتاده است؟

سید گفت: این تپه از قدیم به نام مسعود نامگذاری شده است. چند سال پیش میان یکی از رزمندگان مقاومت و گروهی از عناصر واحد اطلاعات و عملیات ارتش رژیم صهیونیستی در آن درگیری روی داد. شهید عواضه که برای جنگ با اسرائیلی‌ها با پای پیاده از روستای حولا به شهر بنت جبیل می‌آمد، میان راه به او دستور داده شد مسیرش را تغییر دهد و به تپه مسعود برود تا خانه‌های آن را از وجود عناصر اطلاعات و عملیات اسرائیل پاکسازی کند. شهید عواضه موفق شد نظامیان اسرائیلی مستقر در این تپه را به قتل برساند. دیری نپایید که خودش نیز توسط جنگنده‌های دشمن به شهادت رسید. پس از این‌که این تپه آزاد شد، هواپیماهای اسرائیل خانه‌های اطراف آن را بمباران و با خاک یکسان کردند. زیرا دستگاه‌های جاسوسی خیلی پیشرفته اسرائیلی‌ها در آن بجای مانده بود.

حس کنجاوی یاسر با شنیدن اظهارات سید گل کرد و با خود گفت چه خوب بود که در روز روشن از تپه مسعود دیدن می‌کردم و آثار به جای مانده از صحنه رویارویی یک تنه شهید عواضه با گروهی از نظامیان صهیونیست را با چشم می‌دیدم. از سید تقاضا کرد در صورت امکان ترتیبی اتخاذ کند تا در روز روشن از تپه مسعود بازدید کنند. سید به نشانه موافقت سرش را تکان داد و به یاسر گفت که در پایان مأموریت شبانه و در مسیر بازگشت به قرارگاه کمی در تپه مسعود توقف می‌کنیم.

خودروی پاترول بچه‌های مقاومت از جاده‌های صعب العبور خاکی و نیمه آسفالته، و راه‌های تنگ و باریک و پر فراز و نشیب به سمت مرز فلسطین اشغالی حرکت می‌کرد. شاخه‌های انواع درختان و گیاهان و علف‌های هرز اطراف این جاده‌ها را پوشانده است. در روزها مقاومت و شهادت فقط بچه‌های رزمنده در آن مسیر تردد می‌کردند. چند کیلومتر از تپه مسعود دور نشده بودند که سید به یاسر و بچه‌ها گفت که چند صد متر به مرز فلسطین اشغالی فاصله نداریم. به همراهان خود توصیه کرد عینک‌های دودی‌شان را روی چشمان‌شان قرار دهند تا اسرائیلی‌ها که در برج‌های دیده بانی آنسوی مرز مستقر هستند چهره آنان را تشخیص ندهند. یاسر عینک طبی خود را برداشت و عینک دودی روی صورتش گذاشت. به این ترتیب رؤیت دید او تا حدودی پایین آمد، و با دیدی تار و نیمه بین اطرافش را تماشا می‌کرد.

این بار حاجی کار توضیح دادن را شروع کرد و به یاسر گفت: به آن دکل بلند که آن طرف سیم خاردار قرار دارد نگاه کن. بالای آن دوربین‌های دقیق فیلمبرداری نصب کرده‌اند. به همین خاطر باید از کلاه شاپو سیاه و عینک دودی استفاده کنیم تا دشمن چهره‌مان را تشخیص ندهد. به محض اینکه به سیم خاردار مرز نزدیک می‌شویم عکس‌مان به همین شکل گرفته می‌شود. ولی با این وضعیت نمی‌توانند چهره واقعی‌مان را تشخیص دهند.

پرسه زدن در کشتزارهای شبعا

کشتزارهای شبعا منطقه‌ای است اشغالی که در مثلث مرزی لبنان، سوریه و فلسطین اشغالی قرار دارد. ارتش اسرائیل این سرزمین لبنانی را در جنگ‌های گذشته اشغال کرده و به لحاظ موقعیت راهبردی که دارد حاضر به تخلیه آن نیست. رزمندگان مقاومت هم گاهی برای آزادی آن

به عملیات نظامی اقدام می‌کنند و شماری از اشغالگران را به هلاکت می‌رسانند، یا زخمی می‌کنند. میزبانان یاسر پشت تپه‌ای در نزدیکی جاده مرزی از خودرو پیاده شدند. در این موقعیت از دید دوربین اسرائیلی‌ها پنهان بودند. یاسر چند دقیقه عینک دودی را از روی چشمانش برداشت و عینک طبی را سر جای آن گذاشت. حاجی افزود: اکنون در خطوط مقدم جبهه رویارویی با اسرائیلی‌های اشغالگر هستیم. نزدیک مزارع شبعاء در بخش شرقی جنوب لبنان قرار داریم. در جنوب شرقی مزارع شبعاء کوه سر به فلک کشیده «جبل الشیخ» قرار دارد. این محور در جریان جنگ ۳۳ روزه شاهد اولین رویارویی‌های حماسی رزمندگان مقاومت اسلامی با نظامیان صهیونیست بوده است. تپه‌های اطراف آن را نگاه کنید. روی آن تپه‌ها، پایگاه‌ها و سنگرهای رزمندگان مقاومت قرار داشتند. رزمندگان به طور شبانه روزی از یکی از مراکز دیده‌بانی خود حرکات دشمن را زیر نظر داشتند.

یاسر با خودش گفت: این حاجی دیگر خیلی مبالغه می‌کند. مگر می‌توانند تحرکات شبانه اسرائیلی‌ها را ببینند؟

حاجی افزود: ساختمان‌های رو به رو یکی از پایگاه‌های مهم اسرائیلی‌ها در این منطقه است که بر تعدادی از روستاهای جنوب لبنان اشراف دارد. در کنار سیم‌های خاردار این پایگاه دوربین‌های دیده‌بانی پیشرفته کار گذاشته‌اند که به طور شبانه روزی از منطقه مراقبت می‌کنند. سمت چپ این پایگاه و در کنار جبل الشیخ مقر سری فرماندهی ارتش رژیم صهیونیستی قرار دارد. نگاه کنید تعدادی تانک و نفربر زرهی و چند هلی‌کوپتر در آن مستقر هستند تا از آن حفاظت کنند. اگر به سمت راست نگاه کنید، در کنار سیم خاردار یک گذرگاه مرزی وجود دارد که اسرائیلی‌ها هنگام اشغال جنوب لبنان از آن رفت و آمد می‌کردند.

آن‌گاه بچه‌ها در ساعت‌های صبحگاهی از شهر خیام بیرون آمده و با اتومبیل تویوتای خود به طرف سرچشمه رودخانه الوزانی در دامنه شمال غربی جبل الشیخ که با دامنه‌های بلندی‌های اشغالی جولان سوریه چندان دور نیست حرکت می‌کنند. در عرض نیم ساعت به عمق دره می‌رسند. در کنار رودخانه چند رستوران غذا خوری و قهوه خانه سنتی وجود داشت که بر اثر جنگ‌های گذشته تعطیل شده‌اند. حاجی به یاسر می‌گوید: پیش از حمله سال ۱۹۷۸ اسرائیل به لبنان کسانی که عاشق آرامش بودند و از گرمای تابستان فرار می‌کردند، به این منطقه می‌آمدند و زیر سایه درختان بید و صنوبر و کاج و انبوه درختان میوه دو طرف رودخانه پناه می‌آوردند.

آب رودخانه چنان زلال و شفاف است که مشتریان قهوه خانه‌ها می‌توانستند نوع ماهی زنده مورد نظرشان را برای صرف نهار از درون آب انتخاب کنند.

بچه‌ها پس از دیدار از روستاهای العرقوب، کفر حمام، و الهباریه به دامنه ارتفاعات اشغالی شبعاً رسیدند و از خودرو پیاده شده و کمی به پیاده روی و گشت زنی پرداختند. سپس پشت میز قهوه خانه‌ای که یکی از شهروندان مسن دشت خیام نشستند. این مرد مسن حافظه قوی داشت و قدری از بازگشت به زادگاهش خوشحال بود که بچه‌ها نمی‌توانستند خوشحالی او را با هیچ چیزی مقایسه کنند. مگر حسرت و افسوس او از مسیر رودخانه‌ای که آب زلال آن توسط اسرائیلی‌ها در برابر سمع و نظر مسئولان لبنانی به سرقت می‌رود. صاحب قهوه خانه می‌گفت: ما که در کنار این رودخانه زندگی می‌کنیم، سرزمین‌مان تشنه و با کمبود آب مواجه است. برای بهره برداری از منابع آب این رودخانه کاری از دستان ساخته نیست.

مرد مسن به تشریح تاریخچه این منطقه پرداخت و به بچه‌ها گفت: پیشگامان چریک‌های فدایی فلسطینی روزگاری در این منطقه مستقر بودند و با کمک و راهنمایی فرزندان جنوب لبنان توانستند پایگاه‌های نظامی‌شان را دایر کنند و با اشغالگران صهیونیست بجنگند. در سال ۱۹۶۴ سپهد علی عامر فرمانده ارتش مصر در چارچوب طرح اعراب برای تغییر مسیر سرچشمه‌های رود اردن به اینجا آمد. اما در پی شکست اعراب در جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ این طرح ناکام ماند. رودخانه وزانی که سرچمه آن در سرزمین لبنان قرار دارد، همچنان مسیر خود را به فلسطین اشغالی طی می‌کند تا به دریاچه طبریه بریزد. شما اکنون در پست‌ترین دره ارتفاعات شبعاً نشسته‌اید که چند صد متر با مرز فلسطین اشغالی فاصله ندارد. اسرائیلی‌ها روی تپه‌های اطراف مسیر رودخانه سیم خاردار کشیده‌اند. تعدادی از سربازان اسرائیلی هم مراقب مردم و آب رودخانه هستند. شاید به آب رودخانه بیشتر اهمیت می‌دهند تا به هویت کسانی که برای تفریح و غذا خوری به اینجا می‌آیند.

صاحب قهوه‌خانه روایت کرد: از سال ۱۹۶۸ تا آغاز حمله گسترده اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و ایجاد نوار امنیتی در جنوب، این منطقه به نام «فتح لاند» شهرت داشت. چون اولین هسته‌های مبارزان جنبش فتح حدود نیم قرن پیش در تعدادی از خانه‌های این منطقه اسکان یافتند و عموم آنان را راهنمایی می‌کرد. همانطور که ملاحظه می‌کنید زمین این‌جا سنگلاخ و ناهموار است، سالمندانی که در آن برهه به تجارت و قاچاق مشغول بودند یا برای تفریح به فلسطین می‌رفتند، به خوبی با راه‌ها و مسیرهای صعب العبور منطقه آشنا هستند. آنان می‌دانند

چگونه مسیر راهشان را کوتاه کنند یا خود از چشم مرزبانان و پایگاه‌های ارتش اسرائیل مخفی نگه دارند.

یاسر به اطراف خود نگاه کرد و کمی به فکر فرو رفت. از خودش پرسید با وجودی که در مسیرمان به این منطقه به چند رودخانه و سرچشمه برخورد کردیم، ولی چرا سرزمین جنوب لبنان خشک و بیابانی است و خار و خاشاک آن را پوشانده است. در حالی که سرزمین‌های اطراف پایگاه‌ها و قرارگاه‌های ارتش اسرائیل در آن طرف مرز درختان سر سبز و بلند قامت و جاده‌های آسفالت شده و منظم وجود دارد؟

یاسر و همراهان داشتند به دکل دوربین نزدیک می‌شدند. تا حدودی زیر دوربین قرار گرفته بودند. سید همین‌طور به جلو پیش می‌رفت که حاجی او را از پیشروی برحذر داشت. به او گفت برادر جلوتر نروید. امکان دارد اسرائیلی‌ها ما را به رگبار ببندند. آن‌گاه در شیارها و تپه‌ها کمی قدم زدند و خاطرات گذشته را بازگو کردند. سید هنگام راه رفتن گفت: بالاخره من عمری را اینجا گذرانده‌ام. این سرزمین را دوست دارم. به سمت چپ ارتفاعات نگاه کنید. آن‌جا پایگاه نظامی «مسکاف عام» در نزدیکی شهرک صهیونیست نشین «کریات اشمونه» قرار دارد. بالاتر از آن پایگاه «مرگالیوت»، مقر فرماندهی سپاه منطقه شمالی ارتش اسرائیل قبل از عقب نشینی از جنوب لبنان از دور دیده می‌شود.

در کفر شوبا چه گذشت؟

کفر شوبا، روستای کوهپایه‌ای است که در بخش غربی ارتفاعات کشتزارهای اشغالی شبعاء قرار دارد، از فاصله دور که به این روستا خیره می‌شوید، گمان می‌کنید که دسترسی نظامیان اسرائیلی به آن ناممکن بوده است، اما کفر شوبا در طول ۳۳ روز جنگ و مقاومت آماج حمله‌های هوایی و توپخانه‌ای ارتش رژیم صهیونیستی قرار داشت. هنگامی که یاسر و بچه‌ها به دروازه آن نزدیک شدند، ناگهان شوکه شدند. چرا که ده‌ها خانه با خاک یکسان شده بود. هر چند که کفرشوبا از ناحیه شرق در حمایت موانع طبیعی کوه جبل الشیخ قرار دارد، اما پایگاه‌های ارتش رژیم صهیونیستی از نواحی جنوبی و غربی آن را محاصره کرده‌اند.

یاسر روایت می‌کند: هنگامی که وارد این روستا شدیم به روشنی دیدیم که اسرائیلی‌ها در جنگ‌های گذشته سیاست زمین سوخته را در این روستا اعمال کرده‌اند. آنگونه که ساختمان‌های ده طبقه‌ای ضاحیه در بخش جنوبی بیروت را در جنگ ۳۳ روزه با بمب‌های یک تنی ویران کردند. زنان سیاه پوش در خانه‌ای در گوشه‌ای از کفر شوبا گردهم آمده بودند و برای عبد الله و فرزند شهیدش احمد سوگواری می‌کردند. آن دو شهید در روزهای جنگ با خروج از زادگاه خود مخالفت کرده بودند که یک بمب افکن رژیم صهیونیستی با حمله هوایی محل سکونت پدر و فرزند ۲۱ ساله‌اش را بر سرشان ویران کرده بود. پیکر یکی از این شهدا چند روز در فضای باز و زیر تابش اشعه خورشید روی زمین باقی مانده بود.

از عبد الله، همسر و یک دختر و دو پسر نو جوان بازمانده است. لیلا دختر هشت ساله تنها چشمانی زاغ از پدرش ارث برده است. اکنون سمیره شحاده همسر احمد به اتفاق دخترش در خانه یکی از بستگان زندگی می‌کند و از روستائینی که برای تسلیت به آن خانه می‌آیند استقبال به عمل می‌آورد. سمیره در مراسم شب هفت به تسلیت کنندگان گفت: هرچند که از دست دادن همسر و فرزند بسیار سخت است، اما با شهادت پدر و پسر ما سرافراز شدیم. همسر یک رزمنده مقاومت بود و برای شهادت لحظه شماری می‌کرد. پس از گذشت مدتی لیلا از مجلس سوگواری بلند شد و یک شاخه گل به دست گرفت و از مادرش خواست او را برای رفتن بر سر خاک پدر و برادر همراهی کند. او گفت دلش برای برادرش محمد تنگ شده است. زیرا محمد او را خیلی دوستش داشت و به او پول تو جیبی می‌داده است.

آن‌گاه سمیرا به یاد لحظه‌ای افتاد که همسرش او و بچه‌ها را سوار مینی بوس کرد تا به مناطق امن منتقل کند. با وجودی که سمیرا می‌دانست که همسرش احمد به تقاضای او ترتیب اثر نمی‌دهد، و به همراه زن و فرزندان از کفر شوبا کوچ نمی‌کند، اما با اصرار از او خواست آنان را همراهی کند. اولین بار نیست که سمیرا برای مدت کوتاهی از زادگاهش دور می‌شود. چون او به جنایات و حمله‌های مستمر ارتش رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان عادت کرده بود.

حاجیه آمنه عبد الله ۸۳ ساله، مادر شهید احمد به آرامی و سختی سوار اتومبیل می‌شود، اشک از دست دادن فرزند و نوه، چهره اش را چروک کرده است. با آه و ناله به بستگان می‌گوید که توان نگاه کردن به آرامگاه فرزندان را ندارد. مادر و مادر بزرگ از یکدیگر گله می‌کنند که چرا در روستا در کنار همسر و فرزندشان نماندند. چرا سوار مینی بوس شدند و به مناطق امن پناه بردند. چرا پدر و فرزند را تنها گذاشتند..

گریه‌های مادر و مادر بزرگ، یاسر و سایر بچه‌های همراه را به شدت اندوهگین و متأثر کرد. لیلا بیهوده می‌کوشید آندو را آرام کند. احساس غم و اندوه برای زن ۸۳ ساله‌ای که فرزند و نوه‌اش را از دست داده بسیار سنگین است. لیلا شاخه‌های گل رز را میان دو قبر پدر و برادر در زمین مرطوب فرو کرد. بازماندگان از دور به مزرعه‌ای خیره شده بودند که پدر و فرزند در آن کشاورزی می‌کردند، اما اکنون هر دو کنار هم زیر خاک آرمیده‌اند. به هر حال مراسم سر خاک پایان یافت و سوگواران به خانه‌های مخروبه خویش بازگشتند.

جستجوی آب و نان و تهیه خوراک در روستای جنگ زده کفر شوبا به سادگی امکان پذیر نیست. ستون‌های بتن و میله گرد از میان خانه‌های ویران شده شاخ در آورده‌اند. انبوه آوار راه‌های فرعی و میادین روستا را بسته است. آسیب دیدگان منتظر اقدامات آوار برداری هستند. در هفتمین روز جنگ این روستا به کلی تخلیه شده بود، اما افرادی حاضر نشدند زادگاه خود را ترک کنند. حاج اسماعیل ۷۷ ساله و دوست او محمد عواد ۸۰ ساله آخرین افرادی بودند که از روستای زادگاه خود خارج شدند. آن دو از کودکی با هم دوست صمیمی بودند و هر جا می‌رفتند از یکدیگر جدا نمی‌شدند. زمانی که حمله‌های زمینی و هوایی رژیم صهیونیستی به کفر شوبا شدت یافت، با دفاتر صلیب سرخ در شهرهای صیدا و حاصیبیا تماس گرفتند، تا آن‌ها را از این روستا نجات دهند، به آن‌ها گفته شد که هیچ امدادگری جرأت آمدن به کفر شوبا را ندارد و اسرائیلی‌ها همه جاده‌ها را بمباران کرده‌اند.

حاج اسماعیل در شرایط سخت شب‌های جنگ، به تنهایی سه شبانه روز را در منزل مسکونی خود در کفر شوبا گذراند، او یک فرزند داشت که با بچه‌های مقاومت همکاری می‌کرد. به بچه‌ها می‌گوید که با شرایط اضطراری عادت کرده است. حاج اسماعیل و دوست قدیمی‌اش محمد عواد به بازگو نمودن خاطرات‌شان در روزهای جنگ پرداختند. روایت کردند که اسرائیلی‌ها روستای کفر شوبا را به طرز وحشیانه گلوله باران کردند. ناچار شده بودند که زیر زمین خانه پناه ببرند. آذوقه تمام شده بود، با نان کپک زده تغذیه می‌کردند.

در یکی از روزهای جنگ تصمیم گرفتند، هر طور شده از روستا خارج شوند، اما حاج محمد بد شانس‌ی آورده بود و نمی‌توانست راه برود، زانوی پای او به خاطر عمل جراحی درد می‌کرد. دوباره به خانه حاج اسماعیل بازگشتند. ولی دوباره بد شانس‌ی آوردند این بار قفل در باز نمی‌شد، هر دو به خانه یکی از آشنایان در نزدیکی مدرسه روستا رفتند، مانند باران گلوله توپ و خمپاره از آسمان می‌بارید. خطوط تلفن همراه هنوز کار می‌کرد. به گروه‌های امداد صلیب

سرخ و هلال احمر زنگ زدند، اما از آن ها خبری نشد. در این لحظه حاج اسماعیل سوگند یاد کرد که دوستش را که نمی‌توانست راه برود رها نکند و تا نهایت در کنار او بماند، انگار سرنوشت آن دو با این سوگند با هم گره خورده بود. حاج اسماعیل به دوستش گفت نترس خدا با ماست، و برستمگران چیره خواهد شد.

پس از گذشت یک هفته از آغاز جنگ آن دوباره تصمیم گرفتند به روستای امن الهباریه پناه ببرند. شبانگاه از کفر شوبا خارج شدند. اما محمد عواد بیست متر راه می‌رفت و ده دقیقه استراحت می‌کرد. به جای این‌که راه روستای کفر حمام را در مدت ۲۰ دقیقه بپیمایند، آن را دو ساعته پیمودند. پا درد حاج محمد به او اجازه نمی‌داد بیش از این راه برود، به دوستش حاج اسماعیل گفت شما به روستای الهباریه بروید و من اینجا می‌مانم. قدرت راه رفتن نداشت. به محض این‌که حاج اسماعیل به روستای الهباریه رسید، روستائیان دور او جمع شدند و حال و وضع کفر شوبا را جویا شدند، او فقط اینگونه پاسخ داد: از چیزی که حوصله بازگویی آن را ندارد درباره‌اش حرف نزنند و سؤال نکنند. او غم و غصه دوست قدیمی‌اش حاج محمد عواد را می‌خورد، چرا که سوگند یاد کرده بود هر طور شده او را تنها نگذارد. آن‌گاه جوانی از روستای الهباریه داوطلب شد به کفر حمام که در نیمه راه روستای کفر شوبا قرار دارد برود و حاج محمد را با خودروی شخصی به الهباریه بیاورد. راننده داوطلب به روستای کفر حمام رفت و پس از مدت کوتاهی تنها بازگشت. چون حاج محمد را پیدا نکرده بود، آن‌گاه تعدادی از جوانان منطقه بسیج شدند تا او را پیدا کنند، به هر حال یکی از روستائیان کفر حمام حاج محمد را یافته بود و از او در خانه‌اش پذیرایی می‌کرد.

گذرگاه مرزی فاطمه

بامداد روز بعد یاسر و بچه‌های همراه مسیرشان را از جاده‌های مرزی به سمت غرب و به طرف روستای مرزی کفر کلا در بخش میانی جنوب لبنان ادامه دادند. در جنوب روستای کفر کلا گذرگاه مرزی به نام «معبّر فاطمه» وجود دارد. سربازان مسلح اسرائیلی با عینک ذره بینی‌شان از چند برج دیده‌بانی، لبنانی‌ها را که در مناسبت‌های مختلف به ویژه به منظور گرامی‌داشت سالگرد آزاد سازی جنوب در کنار گذرگاه تجمع می‌کنند، زیر نظر دارند. گذرگاه فاطمه از لحظه

آزاد سازی جنوب لبنان در روز ۲۵ ماه ماه مه سال ۲۰۰۰ به تفریحگاه لبنانی‌ها تبدیل شده است. مردمی که به آنجا می‌آیند نظامیان صهیونیست را سنگباران می‌کنند. سربازان اسرائیلی برج‌های دیده بانی خود را طوری با شیشه ضد گلوله و شبکه‌های آهنین مسلح کرده اند تا از سنگ پرانی لبنانی‌ها در امان بمانند. هیئت‌های مردمی بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی در چارچوب همبستگی با مقاومت اسلامی لبنان یا شرکت در مراسم شادی لبنانی‌ها همواره از گذرگاه مرزی فاطمه بازدید به عمل می‌آورند. برخی از جوانان ضبط صوت در دست دارند و با صدای بلند ترانه‌های حماسی و موزیک انقلابی پخش می‌کنند.

روستای کفر کلا در یک منطقه جغرافیایی نسبتاً مرتفع قرار دارد. به همین دلیل بر سرتاسر منطقه الجلیل در شمال فلسطین اشغالی مشرف است. هنگامی که یاسر در کنار سیم خاردار مرزی در این روستا ایستاد و به سمت جنوب خیره شد، به وضوح ده‌ها شهرک صهیونیست نشین را با چشمان خود دید. بنابراین، نظر به موقعیت جغرافیایی کفر کلا، نظامیان صهیونیست در طول ۳۳ روز جنگ کوشیدند آن را به تصرف در آورند، ولی رزمندگان مقاومت اسلامی مانع راهیابی سربازان اسرائیلی به آن شدند. صهیونیست‌ها در پی این ناکامی روستای کفر کلا را به شدت زیر آتش توپخانه قرار دادند و آسیب جدی به آن وارد آوردند.

بچه‌ها پس از بازدید از مناطق مختلف روستای کفر کلا به ویژه از برج‌های مراقب نظامیان صهیونیست در آنسوی سیم خاردار مرزی به خانه موسی شیث بخشدار روستا رفتند تا کمی استراحت کنند. موسی شیث همراهان یاسر را در تراس خانه‌اش که چشم انداز زیبایی بر سرزمین‌های اشغالی فلسطین دارد نشانده و با قهوه و چای از آنان پذیرایی کرد. او ضمن خوشامدگویی به میهمانان گفت: رزمندگان مقاومت اسلامی را سپاس می‌گویم که اجازه ندادند صهیونیست‌ها وارد کفر کلا شوند و خانه‌های آن را لوٹ کنند. ما اهالی روستاهای جنوب لبنان صهیونیست‌ها را نجس می‌دانیم. خانه‌ام در مقابل گذرگاه مرزی فاطمه واقع شده است، اما اسرائیلی‌ها جرأت نداشتند وارد آن شوند. البته انتظار نداشتیم خانه‌ام سالم بماند. پایداری رزمندگان مقاومت بی‌نظیر بود. در طول روزهای جنگ ۱۷۵ خانوار در روستای خود ماندند، بخشداری و جوانان حزب الله نیازهای آنان را تأمین می‌کردند. ساکنان کفر کلا نبردهای مقاومت با متجاوزان را، جنگی شرافتمندانه توصیف می‌کنند.

حاجیه فاطمه همسر موسی شیث می‌گوید: جوانان مقاومت در روزهای جنگ کرکره مغازه‌های خواربار فروشی روستا را بالا کشیده و نیازهای روستائیان را تأمین کردند، خدا را سپاس

می‌گویم که کسی گرسنه نماند. ابو جعفر صاحب مغازه خواربار فروشی که پس از برقراری آتش بس به روستا بازگشته بود هنگامی که به مغازه خود مراجعه کرد، کاغذی را یافت که لیست کالاهای مصرف شده و شماره تلفنی روی آن قید شده بود. ولی دیری نپایید که یکی از رزمندگان مقاومت وارد مغازه شد و از او پرسید: چه کالائی از مغازتان کم شده است؟ ابو جعفر متوجه نشده بود که اجناس مغازه اش کم شده است. اما رزمنده مقاومت لیست اجناسی را که مردم از مغازه او برده بودند به او نشان داد و بهای آن را پرداخت کرد.

مقاومت به شیوه زنان لبنانی

یاسر و بچه‌های مقاومت در پایان بازدید از روستای کفر کلا بعد از ظهر همان روز به موازات سیم خاردار مرز لبنان و فلسطین اشغالی به سمت غرب و بسوی روستای عدیسه حرکت کردند. این روستا از ناحیه شمال با رودخانه لیتانی حدود سه کیلومتر و از ناحیه جنوب با فلسطین اشغالی صد متر فاصله دارد. کافی است اسرائیلی‌ها سیم خاردار را قیچی کنند و وارد عدیسه شوند. رزمندگان مقاومت می‌گویند که این روستا در جریان جنگ ژوئیه سال ۲۰۰۶ به قبرستان متجاوزان تبدیل شده بود. زنان بزرگسالی که لبنانی‌ها آنان را حاجیه می‌نامند در طول جنگ در روستای خود ماندند و برای رزمندگان نان و غذا پختند و مجروحان را درمان کردند.

حاجیه سکینه مادر شهید عباس حجازی در دیدار با بچه‌ها، حماسه‌های بی‌نظیر دلیر مردان خداجوی جبهه‌های جنگ جنوب لبنان را برای یاسر بازگو کرد و چنین گفت: هنگامی که رادیو اسرائیل در سومین هفته جنگ اعلام کرد که نظامیان آن رژیم در حال پیشروی به سمت رودخانه لیتانی هستند، و در فاصله چند متری آن قرار گرفته‌اند، همه جوانان روستاهای منطقه از خانه‌شان بیرون آمدند تا نظامیان اسرائیلی را شکار کنند. حسین شری رزمنده مقاومت اسلامی بتهنهایی در میدان روستای عدیسه سنگر گرفته بود و متجاوزان را دفع می‌کرد. او به تنهایی توانست ۱۲ نظامی اسرائیلی را که سعی داشتند وارد روستا شوند به هلاکت برساند.

هنگامی که یاسر این بسیجی گمنام، پای صحبت یکی از رزمندگان مقاومت اسلامی در عدیسه نشست و به او گفت که شنیده است اسرائیل قصد دارد حزب الله را از جنوب رودخانه لیتانی به عقب براند. این رزمنده لبخندی زد و در جواب یاسر گفت: اسرائیل به همین خیال باشد.

اسرائیلی‌ها هرگز نتوانستند چند صد متر در سرزمین لبنان پیشروی کنند، چه رسد به این‌که بخواهند رزمندگان مقاومت را تا آنسوی رودخانه لیتانی دور کنند.

زنان مسن شیعه که مقنعه سفید بر سر می‌گذارند در طول روزهای جنگ در زمینه کمک به رزمندگان نقش اساسی داشتند. هر کدام از این زنان قصه‌های زیبایی از حماسه و پایداری در روستای جنوب بازگو می‌کند. برخی از آنان روزانه ۴۰۰ تا ۵۰۰ قرص نان لواش برای رزمندگان می‌پخت. یکی از گاو و گوسفند شیر می‌دوشید و لبنیات تهیه می‌کرد، دیگری برای رزمندگان مقاومت انجیر، گردو و زیتون آماده می‌کرد. این زنان شیر دل غذاهای آماده شده را نزدیک محورهای نبرد قرار می‌دادند، و هر یک از رزمندگان به ترتیب و بر اساس نیاز، جیره‌اش را دریافت و مصرف می‌کرد.

ام خلیل یکی از شیر زنان ۶۰ ساله روستای رب ثلاثین است که در روزهای آخر جنگ بنا به درخواست فرماندهان مقاومت بناچار زادگاهش را ترک کرد، زیرا حمله‌های هوایی و توپخانه‌ای اسرائیلی‌ها به این منطقه شدت یافته بود. ام خلیل می‌گوید خانه‌اش نزدیک سنگرهای رزمندگان مقاومت قرار داشت و همسر و فرزندانش هم رزمنده هستند و در طول جنگ از روستای خود دفاع کردند. رزمندگان در آخرین هفته جنگ از روستای رب ثلاثین عقب نشینی کردند. زیرا مانند باران، گلوله و توپ از سوی دشمن می‌بارید، مزارع و باغ‌ها در شعله‌های آتش می‌سوختند. ام خلیل آشپزخانه صحرایی خود را به بچه‌ها نشان داد و با لبخند به آن‌ها گفت که برای رزمندگان مناقیش (مربک از خمیر نان و روغن زیتون و آویشن)، کباب و ماست چکیده تهیه می‌کرده است. از شیر گاو و گوسفندان مزرعه خود پنیر آغشته به روغن زیتون تهیه می‌کرده است.

او در ادامه خاطرات شیرین خود گفت: هنگامی که نبرد شدت یافت، بچه‌ها به من خبر دادند که اوضاع وخیم شده است. شب‌ها چراغ خانه را خاموش می‌کردم و در اطاق خواب خود کارد آشپزخانه آماده کرده بودم تا اگر اسرائیلی‌ها وارد خانه‌ام شوند با سلاح سرد به آن‌ها حمله کنم. اگر قرار باشد بمیرم، چه بهتر که از خودم دفاع کنم. خدا را سپاس می‌گویم که جوانان مقاومت سرانجام پیروز شدند، و ما را رو سفید کردند.

ام خلیل می‌گوید: روستای رب ثلاثین مانند روستای قانا، و برخی روستاهای جنوب شاهد کشتار و قتل عام‌های جمعی نبوده است. خدا را شکر می‌کنم که همه رزمندگان مقاومت سالم هستند و تنها چهار تن از زنان این روستا به درجه شهادت نایل آمدند. یکی از این شیر زنان

خدیجه برکات بود که دوست نداشت آواره شود. دخترش فاطمه فقیه گریه می کرد و می کوشید او را به خروج از روستا متقاعد کند، ولی خدیجه برکات رضایت نمی داد. به هر حال آن دو به اتفاق مادر بزرگشان عمه حمود و یکی از بستگان شان به نام نایفه برکات که در روزهای آخر جنگ در پناهگاه خانه آرامیده بودند ناگهان موشک صهیونیست ها به خانه شان اصابت کرد و آن چهار نفر را به شهادت رساند. فاطمه فقیه نیز که حاضر نبود از روستای رب ثلاثین خارج شود به بستگان خود گفته بود شما بروید و من این جا می مانم. آنان به مکان امن رفتند و فاطمه فقیه به آن دنیا رفت.

یاسر روایت کرده که اهالی روستای رب ثلاثین، زادگاه خود را فاجعه زده توصیف می کنند. نظامیان صهیونیست پس از ورود به این روستا ده ها خانه را با تانک و بلدوزر تخریب کردند. مزارع و باغ های میوه روستائیان را هموار کردند. درختان انار، انجیر، انگور و زیتون را از بین بردند. ویرانی روستاهای منطقه به رب ثلاثین و عدیسه و الطیبه محدود نبوده است. نظامیان اشغالگر مستقر در پایگاه مرغالیوت همه روستاهای منطقه را زیر نظر داشتند و تعدادی از آنها را با خاک یکسان کردند. حاجیه خیریه قشمر که در روزهای جنگ و مقاومت در کنار همسر و فرزندان ماندگار بود روایت کرده که فرزندان حاضر نشدند روستا را ترک کنند تا در مناطق امن سرگردان شوند. من هم دلم نیامد آنان را تنها بگذارم. اسرائیلی ها به برکت حضور رزمندگان مقاومت نتوانستند وارد روستا شوند. چند بار شانس خود را آزمودند، اما جوانان روستا در مسیر آنان کمین کرده بودند.

خیریه قشمر می افزاید: جوانان مقاوم از قاسم رمال خواربار فروش بزرگ روستا خواستند در مغازه اش را باز بگذارد، تا افرادی که در روستا مانده اند نیازهای خود را تأمین نمایند. چرا که او با آغاز جنگ قصد داشت به مناطق امن کوچ کند. در روزهای جنگ مغازه قاسم رمال از مواد غذایی خالی شد. روستاییانی که ماندگار بودند انبار مواد غذایی و یخچال خانه های مردم را جستجو می کردند. خانواده هایی که به مناطق امن پناه برده بودند می دانستند افرادی که مانده اند به غذا احتیاج دارند. این احتمال وجود داشت که جنگ چند ماه طول بکشد یا این که خانه هایشان بر اثر گلوله باران دشمن منهدم شود. به همین دلیل در خانه ها را باز گذاشتند و به مکان امن رفتند.

نشانه‌های ایثارگری

یکی از ویژگی‌های اهالی روستاهای مناطق مرزی جنوب لبنان همیاری و همکاری خانواده‌های جنگ زده بایکدیگر بوده است. آنان در روزهای جنگ و مقاومت که در معرض شدیدترین حمله‌های دشمن قرار داشتند، در مغازه‌ها و خانه‌های خود را باز گذاشته بودند تا شاید رزمندگانی که به پناهگاه و خوراک نیاز دارند، مدتی در آن استراحت کنند. یکی از روستاییان عدیسه می‌گوید: در خانه‌ام را باز گذاشتم، آذوقه و مواد غذایی موجود را در مکان آشکار قرار دادم تا نیازمندان از آن استفاده کنند. پس از جنگ و بازگشت به خانه ملاحظه کردم که خانه از مواد غذایی پاکسازی شده است. ولی اثاثیه سالم و دست نخورده سر جایش باقی مانده بود.

ام عباس یکی از زنان مسن روستای عدیسه از شب‌ها و روزهای سخت جنگ برای یاسر چنین روایت کرد: برای تهیه نان به خانه‌ها سر می‌زدم، این در و آن در را می‌کوبیدم. چرا که کودکان گرسنه داشتم، نان کپک زده را به خورد آنان می‌دادم. کودکان در برخی شب‌ها گرسنه خوابیدند. صدای انفجار توپ و گلوله آنان را وحشت زده کرده بود. آنگاه ام حسن وارد بحث شد و خاطره گفت: جنگ سختی در عدیسه روی داد. جوانان اجازه ندادند روستا سقوط کند. رزمندگان مقاومت ما را سرافراز کردند. شهید حسین شری قهرمان عدیسه است. او از روستای خربه سلم برای جنگ با اسرائیلی‌ها به این جبهه آمده بود. هر چند که ساق پای خود را از دست داد ولی تا آخرین نفس با دشمنان جنگید.

روستاییانی که در عدیسه مانده بودند، و در روزهای جنگ و مقاومت حضور داشتند خاطرات‌شان را چنین بازگو کرده‌اند: یکی از آنان گفت: حسین شری ۱۲ نظامی اسرائیلی را به هلاکت رساند. همه اهالی عدیسه اتفاق نظر دارند که حسین شجاعانه در برابر تجاوزگری اشغالگران ایستادگی کرد. از زاویه‌ای به زاویه دیگر میدان ورودی عدیسه جابجا می‌شد تا این‌که اسرائیلی‌ها آخرین موقعیت دفاعی حسین را به نیروی هوایی اطلاع دادند. لحظه‌ای نگذشت که هواپیماهای دشمن بر فراز روستای عدیسه ظاهر شدند، و ساختمان‌های را که حسین شری در کنار آن سنگر گرفته بود ویران کردند.

خلیل رمال بخشدار عدیسه درباره مقاومت خستگی ناپذیر و تحسین برانگیز حسین شری به بچه‌های همراه یاسر گفت: در میدان روستا جنگ تن به تن روی داده بود. اسرائیلی‌ها با تعداد زیادی نیرو به میدان معرکه آمدند. فقط پنج رزمنده مقاومت در برابر آنان ایستادگی کردند.

اسرائیل رسماً اعلام کرده بود که هشت تن از نظامیان او در روستای عدیسه کشته شده‌اند. ولی اهالی روستا تأکید می‌کنند که دست کم ۱۸ نظامی اسرائیلی به دست حسین شری کشته شده‌اند. متجاوزان تأسیسات آب و برق روستا را هدف قرار دادند، شیشه همه ساختمان‌ها و مغازه‌ها شکسته شده است. ترکش خمپاره و گلوله بر دیوارها نمایان است.

بخشدار عدیسه می‌افزاید: رزمندگان مقاومت یک هفته قبل از برقراری آتش بس و توقف جنگ، نظامیان صهیونیست را به تله انداختند. آنان از روستای رب ثلاثین واقع در جنوب عدیسه عقب نشینی کرده و متجاوزان را به دره وادی الحجیر کشاندند، تا آن‌ها را درو کنند. در پی این اقدام فریبکارانه، وادی الحجیر نیز به گورستان تانک‌های میرکاوای اسرائیلی تبدیل شد. پس از برقراری آتش بس اسرائیلی‌ها به مدت یک هفته تانک‌های سوخته و منهدم شده خود را از این دره مرگبار خارج می‌کردند.

مرکبا به تلی از خاک تبدیل شد

بچه‌های همراه یاسر پس از بازدید از روستای عدیسه راهی روستای مرکبا در فاصله هشت کیلومتری شدند. این روستا نیز در ارتفاعات بخش میانی جنوب لبنان قرار دارد و بر دشت حولا در شمال فلسطین اشغالی مشرف است. اهالی این روستا تردد کشاورزان اسرائیلی و حرکت نظامیان صهیونیست در آنسوی مرز را با چشم غیر مسلح از نزدیک می‌بینند. هنگامی یاسر و همراهان وارد این روستا شدند جز کومه‌های آوار و سنگ بتن چیز دیگری نیافتند. حسن عطوی یکی از جوانان مرکبا مسئولیت راهنمایی بچه‌ها به داخل روستا را بر عهده گرفت و به آنان گفت: رزمندگان مقاومت در طول روزهای جنگ به شیوه تن به تن با متجاوزان جنگیدند. آثار ترکش گلوله روی دیوارها و نمای خانه‌ها گواهی می‌دهد. هر اندازه که وارد این روستا می‌شوید بیشتر حجم انبوه خرابی را مشاهده خواهید کرد. خانه‌های اطراف مسجد به کلی ویران شده‌اند. تا جایی که توپخانه ۱۵۵ میلیمتری اسرائیلی‌ها نتوانست مرکبا را با خاک یکسان کند، هواپیماهای بمب افکن این مأموریت را تکمیل کردند. در فاصله ۵۰ متری پمپ بنزین و نزدیک مقر نیروهای سازمان ملل متحد ناظر بر آتش بس، خانه‌ها، مغازه‌ها، و مراکز خدماتی با خاک یکسان شده

است. نظامیان صهیونیست، برخی خانه‌های روستا را سالم نگه داشته بودند تا در مدت جنگ در آن تمرکز داشته باشند. اما پس از عقب نشینی آن‌ها را هم ویران کردند.

تانک‌های مرکاوی دشمن فقط در شانزدهمین روز جنگ موفق شدند وارد مرکبا شوند و در نزدیکی پمپ بنزین ورودی روستا مستقر شوند. ولی رزمندگان مقاومت اجازه ماندن را به آنان را ندادند و استقرار اشغالگران در اطراف روستای مرکبا خیلی سنگین تمام شد. روستاییان پس از برقراری آتش بس به زادگاهشان بازگشتند و بازسازی خانه‌های تخریب شده را آغاز کردند. جهاد حمود بخشدار مرکبا در گفت و گو با یاسر این روستا را فاجعه زده توصیف کرد و گفت: زنان روستا که حاضر نشدند زادگاهشان را ترک کنند به باغ‌های شمال روستا که با مرز فلسطین اشغالی فاصله زیادی ندارد، پناه بردند. تعدادی به مزرعه ام عماد پناهنده شدند. ام عماد در مزرعه خود دام می‌پروراند و درختان میوه آن را پوشانده است. این شیر زن ۶۰ ساله مرکبا در طول جنگ به اسطوره مقاومت اهالی روستای مرکبا تبدیل شده است.

حمود در ادامه بازگویی خاطرات خود گفت: ام عماد مادر جوان ناکامی به نام عازار است که ۱۲ سال پیش در نبرد با نظامیان صهیونیست در جنوب لبنان شهید شده است. او در طول ۳۳ روز جنگ از ۵۰ زن و مرد مسن در مزرعه و دامداری خود پذیرایی کرده است. در روزهای جنگ با درمان بیماران و مجروحان و تأمین نیازهای رزمندگان با شیوه خود در برابر اشغالگران مقاومت کرد. ام عماد هنوز برای شهادت فرزندش لباس سیاه به تن دارد. وصیت کرده هرگاه به فرزندش عازار پیوست، جامه سیاه را از تن بیرون خواهد آورد تا لباس سفید (کفن) بپوشد. همه رزمندگان مقاومت را فرزندان عزیز خود می‌دانند.

جهاد حمود در ادامه بیان ناگفتنی‌های روزهای حماسه مقاومت و شهادت در جنوب لبنان افزود: زنان مسن روستا در روزهای جنگ برای رزمندگان نان و لبنیات و غذا تهیه می‌کردند. رزمندگان هم هم متقابلاً این احساس را داشتند که در کنار مادران‌شان زندگی می‌کنند. با آغاز جنگ تجاوزگرانه، ام عماد به سراغ رزمندگان مقاومت رفت و به آنان گفت: اگر از من دوری کنید شما را نمی‌بخشم. من برای خدمتگذاری شما در روستا مانده‌ام. با وجودی که حمله‌های هوایی جنگنده‌های اسرائیل در آسمان جنوب متوقف نمی‌شد، حاجیه ام عماد دستگاه پخت نان لواش را زیر درختان مزرعه قرار داده بود و روزانه پانصد قرص نان تهیه می‌کرد. تا جایی که شرایط جنگی اجازه می‌داد برای رزمندگان غذای گرم می‌پخت. در دامداری ایشان حدود ۲۵۹ رأس بز و گوسفند وجود داشت که شیر آن‌ها را می‌دوشید و ماست و پنیر آن را تقدیم رزمندگان و

میهمانان بزرگسال می‌کرد. چند گونی شکر و چند حلب روغن هم برای چنین روزی انبار کرده بود، خدا را ستایش می‌کند که کم ندارد. برای بیماران و مجروحان هم گوشت مرغ رسمی تدارک می‌دید، به شدت نگران حال بزرگسالان بود. اکنون اهالی روستا او را کدخدای مرکبا می‌نامند.

بخشدار مرکبا در تشریح ابعاد همکاری اهالی روستا با رزمندگان مقاومت می‌گوید: برخی از اهالی برای کمک به رزمندگان در روستا ماندند. در دوران ۲۲ ساله اشغال جنوب لبنان شش تن از جوانان مرکبا که در جنبش مقاومت اسلامی عضویت داشتند به شهادت رسیدند. ولی در جنگ ژوئیه سال ۲۰۰۶ جوانان این روستا موفق شدند ۱۲ نظامی اسرائیلی را به هلاکت برسانند و از ورود تانک‌های مرکاوی آنان به مرکبا جلوگیری به عمل بیاورند.

آنگاه بچه‌ها از حاجیه ام عماد تقاضا کردند خاطرات جنگ را از زبان او بشنوند. ایشان هم به نشانه موافقت لبخندی زد و زبان سخن گشود: در سی‌امین روز جنگ یک راکت از هواپیماهای دشمن شلیک شد و در نزدیک مزرعه‌ام اصابت کرد. راکت دوم در درون دامداری فرود آمد و یکصد رأس بز تلف شدند. برای همه روشن بود که اسرائیلی‌ها فقط با رزمندگان مقاومت نمی‌جنگند، مردم پشتیبان مقاومت را هم هدف انواع سلاح‌های آتشین خود قرار می‌دهند.

در خانه بخشدار یارون

سرنشینان خودروی پاترول در آستانه اذان ظهر وارد روستای مقاوم یارون شدند، و یک راست به خانه رفیق احمد بخشدار روستا رفتند. یارون مانند روستاهای عیتا الشعب، عیترون، مارون الراس و شهر بنت جبیل در نزدیک مرز فلسطین اشغالی قرار دارد، و رزمندگان مستقر در آن در جریان جنگ در برابر یورش نظامیان صهیونیست، مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان دادند. رفیق احمد از ورود ناگهانی بچه‌ها و یاسر غافلگیر نشد. زیرا بچه‌های مقاومت همیشه به خانه او رفت و آمد داشتند، و درباره اوضاع منطقه و چگونگی بازسازی خانه‌های ویران شده و بازگشت آوارگان جنگی به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند. ولی رفیق این بار احساس کرد یک بسیجی غریبه همراه بچه‌ها آمده است. حاجی به او گفت راحت باش. مشکلی نیست. رفیق احمد در پاسخ گفت نهار حاضر است، سفره را پهن کنم؟ بچه‌ها و یاسر ترجیح دادند ابتدا نماز بخوانند و بعد سر سفره بنشینند.

همسر رفیق احمد آن روز به طور اتفاقی نهار چرب و نرم تهیه کرده بود. گویا حس کرده بود میهمانان ناخوانده‌ای سر ظهر از راه می‌رسند و گرسنه هستند. نهار یک نوع چلو گوشت بود که لبنانی‌ها آن را «کبسه» می‌نامند. بعد از صرف نهار نوبت چای و قهوه و میوه رسید. رفیق احمد در این میان فرصت را مغتنم شمرد و شروع کرد خاطرات روزهای جنگ را برای میهمانان بازگو کند. او گفت: به محض این که اسرائیلی‌ها حمله را شروع کردند، من و فرزندم که تازه داماد است یونیفرم نظامی به تن کردیم و به دفاع از میهن و جان و ناموس خویش برخاستیم. من در یک محور و فرزندم در محور دیگری می‌جنگیدیم. همسر فرزندم از پدرم که نیمه فلج است مراقبت می‌کرد. برادران رزمنده که از میزان عشق و علاقه‌ای که به پدرم دارم توصیه کردند به طور موقت از او عیادت نکنم تا نکند روحیه‌ام تضعیف شود. خودشان مسئولیت مراقبت از او را بر عهده گرفتند.

فرزندم در طول روزهای جنگ از من دستور می‌گرفت. او در خطوط مقدم جبهه قرار داشت و از فاصله دور مراقب او بودم. هرگاه از او می‌خواستم پیشروی کند، به صفوف دشمن یورش می‌برد، و با شیوه تن به تن با آن‌ها می‌جنگید. زمانی که گلوله باران روستا شدت یافت، از او خواستم عقب نشینی کند. زیرا اسرائیلی‌ها همه خانه‌های مسکونی و تپه‌های اطراف یارون را زیر آتش توپخانه و بمباران هوایی قرار داده بودند و خانه‌ها یکی س از دیگری فرو می‌ریختند. دو دستگاه بلدوزر اسرائیلی در روز ششم جنگ سیم خاردار مرز را شکافتند و به مسافت یک کیلومتر در خاک لبنان پیشروی کردند. رانندگان بلدوزرها فقط با کمک نظامیان پیاده گستاخی پیشروی در خاک کشورمان را یافته بودند. ولی هنگامی که یک گلوله ضد زره به یکی از بلدوزرها اصابت کرد، تجهیزات خود را رها کردند و به آن طرف سیم خاردار متواری شدند.

بخشدار یارون تمایل نداشت شاهکارهای شخصی‌اش را برای میهمانان بازگو کند. ولی حاجی به نمایندگی از طرف رفیق احمد گفت: ربیع فرزند توفیق همراه تعدادی رزمنده در یکی از ارتفاعات مشرف به دره‌ای مستقر شده بودند. چرا که پیش بینی کرده بودیم تانک‌های دشمن برای پیشروی در سرزمین لبنان از این دره استفاده خواهند کرد. روزی ربیع بوسیله بیسیم با مرکز فرماندهی مقاومت تماس گرفت و از پیشروی ستون تانک‌های دشمن خبر داد. اسرائیلی‌ها با گلوله‌های تانک خانه‌های یارون را یکی پس از دیگری ویران می‌کردند. ربیع در این صحنه سنگر به سنگر دیگر جا به جا می‌شد و با مهاجمان مردانه می‌جنگید. به او دستور عقب نشینی دادند ولی مخالفت کرد. ربیع دستورات پیشروی را به خوبی اجرا می‌کرد، اما هیچ وقت حاضر نبود

دستور عقب نشینی را به مورد اجرا بگذارد. داوطلبانه در سنگرش مقاومت کرد و با موشک‌های گرانیت تانک‌های اسرائیلی‌ها را شکار می‌کرد.

رفیق کلام حاجی را قطع کرد و به بچه‌ها گفت: فرزندم با سایر جوانان مقاومت تفاوتی ندارد. مگر فرزندم با صالح فرزند حاج رضوان چه فرق دارد؟ صالح پنج سال از عمرش را برای تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا سپری کرده است. هنگامی که در سال ۱۹۹۷ از کالیفورنیا بازگشت، بی‌درنگ به مقاومت پیوست و در روستای یارون استقرار یافت. در جریان جنگ ۳۳ روزه با مهاجمان جنگید و به درجه شهادت نایل آمد و در همین روستا به خاک سپرده شد.

آنگاه یاسر سرگذشت ربیع فرزند رفیق احمد را از پدرش جویا شد و پدر گفت: در روزهای آخر جنگ با فرزندم بوسیله بی‌سیم صحبت می‌کردم که ناگهان صدای او قطع شد. در آن لحظه بدنم خشک شد. دنیا در چشمم تاریک شد. همان‌گونه که مسئولیت تعدادی از رزمندگان را بر عهده داشتم، مسئولیت فرزندم نیز به عهده‌ام بود. شک کردم که نکند شهید شده است. گاهی مادرش تماس می‌گرفت تا از فرزندش با خبر شود. چند روزی که صدای فرزندش را نشنیده بود ناگهان فریاد کشید که ربیع شهید شده است. همسر ربیع نیز به دنبال فریاد همسر فریاد کشید که ربیع شهید شده... مرده است... همسر باورش شده بود که از این پس ربیع را نخواهد دید، کوشیدم او را مطمئن کنم که ربیع هنوز زنده است. ولی موفق نشدم. پس از گذشت چند روزی فرزندم تماس گرفت و گفت که شرایط طوری بود که امکان تماس وجود نداشت. از او خواستم هر طور شده با مادرش تماس بگیرد و زنده بودن خود را به اطلاع او برساند. زیرا مادر و همسر او از غصه دارند دق می‌کنند! هنگامی که مادر صدای ربیع را شنید نفس راحتی کشید و برای پیروزی او دست دعا به سوی آسمان بلند کرد.

یاسر از بخشدار یارون تقاضا کرد فرزندش ربیع را احضار کند تا با او آشنا شود. رفیق احمد استکان چای را روی میز گذاشت و گوشی موبایل را برداشت و با فرزندش چند کلمه عربی صحبت کرد. پس از گذشت حدود ۱۵ دقیقه زنگ خانه به صدا درآمد و ربیع وارد شد. یک جوان رشید و شجاع و در عین حال بسیار خجالتی و فروتن به نظر رسید. به میهمانان خوش آمد گفت و روبوسی کرد و سرش را پایین انداخت و کنار پدرش نشست. ربیع خودش را معرفی نکرد ولی طرز صحبت بچه‌ها با او نشان می‌داد که آدم مهمی در تشکیلات مقاومت است. یکی از بچه‌ها با شوخی به او گفت ربیع من نذر کرده‌ام قبل از مرگ در مسجد الاقصی نماز بخوانم. ربیع

لبخندی زد و با اطمینان گفت انشاءالله! انشاءالله. آن‌گاه بچه‌ها با ربیع خدا حافظی کردند و یکدیگر را در آغوش گرفتند. مثل اینکه کوهی را در آغوش گرفته‌اند.

در خانه زن مسیحی مارون الراس

حاج عباس در روزهای جنگ وظیفه داشت غذای رزمنده‌ها را تأمین و به زخمی‌ها رسیدگی کند. سه فرزند داشت که همگی رزمنده بودند. یکی از آن‌ها از ناحیه صورت مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفته بود و مدام خونریزی می‌کرد. نه داروی درست و حسابی و نه پزشک وجود داشت و نه کسی می‌توانست او را به نزدیک‌ترین مرکز درمانی منتقل کند. اسرائیلی‌ها آمبولانس‌ها را در جاده‌ها بمباران می‌کردند. بیمارستان‌ها را هدف حمله‌های هوایی قرار می‌دادند. زخم صورت فرزند حاج عباس چرکین شده بود. پدر از هم‌زمان فرزندش خواسته بود آئینه در اختیار او قرار ندهند تا صورتش را در آئینه نبیند. آمپول بیهوشی هم در اختیار نداشتند. آمپول مسکن در گوشه صورت او تزریق می‌کردند و به او می‌گفتند که این آمپول بیهوشی است. فرزند حاج عباس پس از چند دقیقه از تزریق آمپول مسکن به خواب می‌رفت. زمانی درمان یافت که جنگ متوقف شده بود، ولی او دوباره به جبهه بازگشت.

یاسر از حاج عباس پرسید در شرایط جنگ چگونه غذا برای رزمندگان تهیه می‌کرد؟ حاج عباس پاسخ داد: لبنیات و انواع کنسرو در اختیار داشتیم. از این نظر مشکلی نداشتیم. ولی با کمبود نان و دارو مواجه بودیم. برای تهیه نان بسته بندی شده، به جستجوی خانه‌ها و مغازه‌های ویران شده می‌پرداختیم و نیازهای آنان را تأمین می‌کردیم. روستائیان که به مناطق امن پناه برده بودند، درب خانه‌ها و مغازه‌های خود را در برابر رزمندگان باز گذاشته بودند تا در صورت لزوم نیازشان را تأمین کنند. هرگاه رزمندگان اجناسی را از مغازها بر می‌داشتند، مقدار و نام آن را روی کاغذ یادداشت می‌کردند تا پس از توقف جنگ با مغازه‌داران تسویه حسان کنند. این روش در تاریخ جنگ‌های حزب الله و رژیم صهیونیستی یک سنت شده بود.

حاج عباس در بیان خاطرات شیرین خود از روزهای جنگ می‌افزاید: روزی که گلوله باران و بمباران روستای مارون الراس شدت یافت، ناچار شدم به ستاد عملیات مقاومت که در یک تونل مستحکم قرار داشت پناه ببرم. جز صدای انفجاز بمب و موشک صدای دیگری شنیده نمی‌شد.

اسرائیلی‌ها همه جا را بمباران می‌کردند. رزمندگان برای استراحت و تهیه غذا به خانه مسیحیان روستا پناه بردند. طبق معمول یادداشت‌هایی برجای می‌گذاشتند و به صاحبان خانه‌ها توصیه می‌کردند پس از بازگشت به خانه خود در روستا به حاج عباس مراجعه نمایند.

در آن مدت خودروی شخصی‌ام را کنار یک ساختمان سه طبقه متوقف کرده بودم. زمانی که به سراغ آن رفتم دیدم یک موشک در نزدیکی خودرو به زمین اصابت کرده و خودرو را به بام ساختمان سه طبقه پرت کرده است. موشک به قدری سنگین بود که حفره عمیقی هم ایجاد کرده بود. پس از توقف جنگ یک بانوی مسیحی به سراغم آمد و به شدت گله کرد. او گفت: حاجی عباس عیب نیست اینجوری با من برخورد می‌کنید؟ مگر من غریبه هستم؟ داستان این یادداشت‌ها که بچه‌ها نوشته‌اند چیست؟ من افتخار می‌کنم که جوانان‌تان به خانه‌ام آمده‌اند. قدم جوانان‌تان خانه‌ام را مشرف کرده است... برکت بخشیده است... من عرق بدن جوانان‌تان را آب مقدس می‌دانم. در حقیقت سخنان این بانوی مسیحی زبانم را بند آورد و لال شدم. نتوانستم به او پاسخ دهم. فقط از او ستایش و تشکر به عمل آوردم.

زمان نزدیک ظهر شده بود که بچه‌ها پیشنهاد کردند از کوچه‌ها و خیابان‌های روستای مارون الراس دیدن کنند. معمولاً روستاییان در گرمای ماه اوت و هنگام ظهر از خانه بیرون نمی‌آیند. خیابان‌ها از جمعیت خالی می‌شود. بچه‌ها از خودرو پیاده شدند و به پیاده روی پرداختند. به خانه‌ای نزدیک شدند که اسرائیلی‌ها آن را در زمان جنگ پایگاه عملیاتی قرار داده بودند. حاج زهیر صاحب خانه بیرون آمد و به بچه‌ها سلام و خوش آمد گفت. گویا بچه‌ها را می‌شناخت. آن‌ها هم می‌دانستند خانه‌اش زیارتگاه بازدید کنندگان خطوط مقدم جبهه شده است. بچه‌ها را به خانه دعوت کرد. ولی از او تشکر کردند و به راه‌شان ادامه دادند.

حاج زهیر در پیاده روی به بچه‌ها پیوست و رویدادهای لحظه به لحظه جنگ را برای آنان شرح داد. او گفت: هنگامی که از ستاد عملیات مقاومت به بچه‌ها دستور دادند روستای مارون الراس را از لوٹ وجود اشغالگران پاکسازی کنند، عباس عاملی مسئولیت اجرای این دستور را به عهده گرفت. او بی‌درنگ از سنگر خود از روی تپه پایین آمد و به طرف این خانه حرکت کرد. در خانه را محکم کوبید. هنگامی که افسر اسرائیلی در خانه را باز کرد، عباس با چند گلوله او را زمین زد و پای راستش را روی کله افسر اسرائیلی قرار داد. عباس توسط بی‌سیم به مسئول خود چنین گفت: «کله افسر اسرائیلی زیر پای من است». به او دستور داده شد پاکسازی خانه را ادامه دهد، در عین حال مراقب باشد که دشمن از سه طرف او را محاصره کرده است. در این شرایط نظامیان

اسرائیلی مثل موش در درون اطاقها و دستشویی پنهان شده بودند. هنگامی که رزمندگان به خانه حاج زهیر حمله بردند و نظامیان اشغالگر را یکی پس از دیگری شکار کردند، میان آنان درگیری روی داد و یک گلوله به سینه عباس عاملی اصابت کرد و بی‌درنگ به شهادت رسید.

اشباح تونل‌های عیترون

بچه‌ها پس از بازدید از روستای مارون الراس تصمیم گرفتند از تونل‌های روستای عیترون دیدن کنند. این روستا نیز همچون سایر روستاهای جنوب لبنان فقط، چند کیلومتر با سیم خاردار مرز فلسطین اشغالی فاصله دارد. فادی رحال یکی از رزمندگانی است که در جریان جنگ در تونل‌های این روستا سنگر گرفته بود و مقاومت می‌کرد. او چند نظامی دشمن را به هلاکت رسانده بود. سپس فادی از یاسر و بچه‌های همراه به گرمی استقبال کرد و تونل‌های رزمندگان مقاومت را به آنان نشان داد. در حقیقت جنبش مقاومت اسلامی لبنان با استفاده از تجربیات جنگ ویتنام، زیر روستاهای مرزی جنوب تونل‌های طولانی ساخت و آن‌ها را به یکدیگر وصل کرد. این تونل‌ها به آب و برق مجهز شده‌اند و مواد غذایی و مهمات به اندازه کافی در آن‌ها جاسازی شده است.

فادی رحال در تشریح اهداف احداث این تونل‌ها گفت: مردم جنوب لبنان خوب می‌دانند که اسرائیلی‌ها به راحتی از سر آن‌ها دست بر نمی‌دارند. هر چند مدت یکبار بهانه می‌تراشند و به لبنان حمله می‌کنند. مقاومت اسلامی برای دفع تجاوز آنان ناچار است خود را به انواع اسلحه مجهز کند و هر طور شده از سرزمین خود و جان و مال مردم دفاع کند. به همین دلیل این تونل‌ها را احداث کرده تا اسرائیلی‌ها را از فکر حمله مجدد به سرزمین لبنان بازدارد. بچه‌ها از فادی رحال که او را حاجی فادی می‌نامیدند خواستند رویدادهای لحظه به لحظه مقاومت و شهادت در جنوب لبنان در جریان جنگ ژوئیه سال ۲۰۰۶ تشریح کند.

او گفت: زمانی که حزب الله دو نظامی اسرائیلی را در نزدیکی روستای عیتا الشعب در مرز فلسطین اشغالی به اسارت گرفت تا آن‌ها را با اسیران لبنانی در بند رژیم صهیونیستی مبادله کند، اسرائیل به لبنان حمله کرد. آن روز من در بیروت زندگی می‌کردم و از ستاد فرماندهی مقاومت به من دستور داده شد هرچه سریعتر خود را به جنوب برسانم و به بچه‌های مستقر در

جبهه بپیوندم. در بیروت، رزمندگان یگان خویش را فراخواندم و به آنها گفتم: برادران تا اسرائیلی‌ها پل‌های ارتباطی جنوب را بمباران نکرده‌اند بشتابید. هرچه زودتر خودتان را به جبهه برسانید، چون هر وقت اسرائیلی‌ها به لبنان حمله می‌کردند ابتدا پل‌ها، جاده‌ها و نیروگاه‌های تولید برق را بمباران می‌کردند.

زمانی که به قرارگاه خود رسیدم جنگ آغاز شده بود. فرمانده عملیات جنوب با من تماس گرفت و خواست به قرارگاه عیترون منتقل شوم. در پی دریافت این مکالمه احساس کردم مأموریت یگان من تغییر کرده و باید در خط مقدم جبهه و در برابر سیم خاردار مرزی مستقر شود. روز اول جنگ اوضاع در روستای عیترون آرام بود، ولی گلوله باران منطقه از روز دوم آغاز شد. همانگونه که پیش‌بینی می‌کردم، اسرائیل در روز اول جنگ حمله‌های هوایی را آغاز کرد و تأسیسات و ساختار لبنان را هدف قرار داد. روز دوم بچه‌های دیده بانی خبر دادند که دشمن ده‌ها تانک و توپخانه و بلدوزر پشت سیم خاردار مستقر کرده و قصد پیشروی در سرزمین لبنان را دارد. در همین حال گلوله باران روستا آغاز شده بود.

فادی رحال افزود: شب چهار شنبه مثل همیشه، مراسم دعای توسل برگزار کردیم. در تونل فقط پنج نفر بودیم. دریچه‌های تونل به قدری محکم و نامریی بود که هیچ صدایی از بیرون به داخل آن نفوذ نمی‌کرد. نزدیک صبح و هنگامی که یکی از نگهبانان پست خود را تعویض می‌کرد فریاد زد دشمن به ما نزدیک شده و اطرافمان را محاصره کرده است. نظامیان اسرائیلی از لابلای درختان باغ‌های اطراف به روستای عیترون نزدیک شده بودند. دریچه تونل را کمی باز کردم و صدای انفجارهای مهیبی شنیدم. اسرائیلی‌ها لابلای سنگ‌ها و شیارها سنگر گرفته بودند، چند نارنجک دستی به سوی آنان پرت کردم. دود و غبار غلیظی از زمین برخاست. لحظه‌ای بعد صدای اسرائیلی‌ها را شنیدم که به زبان عبری صحبت می‌کردند. پایین آمدم و به برادران گفتم اسرائیلی‌ها بالای سرمان سنگر گرفته‌اند. بشتابید... دست به کار شوید...

به رزمندگان گفتم یکی از دریچه‌های تونل خراب شده و از دریچه دوم خارج شوید. راهرو دریچه دوم به قدری تنگ و باریک بود که یک رزمنده به سختی می‌توانست از آن بالا برود و خارج شود. دریچه‌ها به رنگ سنگ‌های کوهستان رنگ آمیزی شده بود تا سربازان دشمن نتوانند آنها را تشخیص دهند و شناسایی کنند. از نردبان بالا رفتم و دریچه نامریی را کمی باز کردم. من آن را دریچه اسرار آمیز توصیف می‌کنم، به این دلیل که در تاریخ و جغرافیای لبنان چنین دریچه‌ای از قبل وجود نداشته است. هنگامی که تک چشمی از لابلای دریچه به بیرون نگاه کردم، یک

نظامی اسرائیلی را دیدم که انگشت روی ماشه مسلسل قرار داده و به اطراف نگاه می‌کند. به او امان ندادم و با یک گلوله مسلسل صدا خفه کن او را نقش بر زمین کردم و دریچه را بستم. کمی مکث کردم و دوباره دریچه را به اندازه تخم یک چشم باز کردم. راستش من با دو چشم به بیرون نگاه می‌کردم. تک چشمی و دوربین لوله تفنگ.

حاجی فادی در ادامه تشریح خاطرات دلنشین خود از رویدادهای فراموش ناشدنی مقاومت و پایداری در جنوب لبنان می‌افزاید: از لابلای دریچه نظامیان اسرائیلی را دیدم که بی‌هدف همه سو نارنجک دستی پرتاب می‌کردند. ترکش نارنجک‌ها فقط به شاخ و برگ درختان اصابت می‌کرد. نمی‌توانستند مصدر شلیک آتش رزمندگان را تشخیص دهند. هر چند مدت یکبار از دریچه تونل به سوی آن‌ها آتش شلیک می‌کردم. در یک لحظه که به بیرون نگاه کردم، دیدم یک نظامی اسرائیلی به زمین افتاده و یکی از افسران او را درمان می‌کند. آن دو خیلی نزدیک بودند. گردن افسر بیش از چند متر با لوله مسلسل من فاصله نداشت. از ناحیه گردن او را هدف گلوله قرار دادم، و او نیز در کنار سرباز زخمی نقش زمین شد و به هلاکت رسید.

سربازان اسرائیلی داد و فریادشان فضای منطقه را پر کرده بود، و بی‌هدف به همه سو تیراندازی می‌کردند. از بس که نارنجک پرتاب کردند، انگشتم بر اثر اصابت ترکش زخمی شد. این نبرد حدود دو ساعت و نیم طول کشید، ولی سربازان اسرائیلی نتوانستند تشخیص دهند با چه اشباحی می‌جنگند. مهمات ما به ته کشید. شامگاه همان روز رادیو اسرائیل گزارش داد که در جریان درگیری‌های عیثرون شش نظامی کشته شده و ده تن دیگر به شدت زخمی شده‌اند. غروب آن روز نظامیان اسرائیلی از منطقه عقب نشینی کردند و ما دریچه‌های نامریی تونل را محکم بستیم و پایین رفتیم و به استراحت و آماده سازی مهمات پرداختیم تا برای نبردهای آینده آماده شویم.

حاجی فادی جوانی است ۳۰ ساله و به نظر می‌رسد به تازگی به جنبش مقاومت اسلامی پیوسته است، ولی به قدری با تجربه و با مهارت است که گویا از یکی از دانشگاه‌های نظامی معتبر دنیا فارغ التحصیل شده است. یاسر از او خواست در صورت امکان کمی از وضعیت اجتماعی‌اش سخن بگوید و توضیح دهد که آیا با آغاز جنگ و پس اعزام به جنوب از سرنوشت خانواده‌اش خبردار شده است؟ حاجی فادی با شنیدن این پرسش، نفس راحتی کشید و با وجودی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، با لبخندی شرمگینانه گفت: همسرم باردار است و با آغاز اولین حمله‌های هوایی اسرائیل به منطقه ضاحیه از طریق جاده شمالی لبنان به منطقه بقاع رفت تا

میان خانواده‌اش بماند. در اولین فرصت با همسرم تماس گرفتم و دختر پنج ساله‌ام گوشی را گرفت و با شنیدن صدای من به گریه افتاد. من در این لحظه در جبهه بودم و نمی‌دانستم چگونه دخترم را آرام کنم. دخترم گفت که دلش برای من تنگ شده و من نیز با مهربانی به او گفتم بزودی برمی‌گردم و تو را در آغوش می‌گیرم. پشت خط تلفن او را بوسیدم و خدا حافظی کردم.

فادی پس از توقف جنگ بی‌درنگ به خانه عمه‌اش در بقاع رفت. هنگامی که نگاه دختر عمه‌اش به او افتاد فریاد کشید و مادرش را صدا زد و به مادرش گفت مادر بدو بیا برادر زاده‌ات از جبهه برگشته است. عمه با شنیدن صدای دخترش، دوان دوان به طرف فادی و کوشید دستش را ببوسد. فادی به او اجازه نداد چون از نظر سنی از او بزرگتر است و فادی برای او خیلی احترام قایل است. عمه گفت: من نذر کرده‌ام دستانت را که با آن‌ها در راه خدا و میهن جنگ کرده‌ای ببوسم. عمه با اصرار زیاد از جا برخاست و گفت که می‌خواهد نذرش را ادا کند. آن‌گاه کتف راست فادی را بوسید. رفتار عمه فادی را به شدت شگفت زده کرد و تحت تأثیر احساسات پاکش قرار داد.

معمولاً بازدید از روستاهای مقاوم و آزاد شده جنوب لبنان به شرایط امنیتی منطقه و حضور میزبانان مشخصی بستگی داشت، تا جزئیات رویدادهای روزهای جنگ برای بازدید کنندگان خوب تشریح شود. در پایان دیدار از تونل‌های روستای عیترون، سید به همراهان گفت بازدید از شهر بنت جبیل در شرایط کنونی مساعد نیست و تصمیم گرفته‌ایم به عیناتا واقع در شمال بنت جبیل برویم. یاسر مانند یک آدم کر و لال فقط می‌شنید. ولی گاهی که سکوت امکان‌پذیر نبود پرسش‌هایی را مطرح می‌کرد، تا خاطرات روزهای مقاومت و پایداری را به طور مستند در حافظه‌اش ثبت کند.

در روستای عیناتا شخصی به نام حاجی جعفر به استقبال بچه‌ها آمد. گویا او هم یکی از رزمندگان گمنام مقاومت اسلامی است. پس از کمی گردش در کوچه‌های این روستا، حاجی جعفر بچه‌ها را بالای تپه‌ای برد و به تشریح برخی رویدادهای جنگ ۳۳ روزه پرداخت. او گفت: عصر ششمین روز جنگ به من دستور دادند از سنگرم خارج شوم و بسوی ستون تانک‌های اسرائیلی موشک‌های گرانیات و آر پی جی شلیک کنم و اجازه ندهم بسوی این روستا پیشروی کنند. پس از بررسی موقعیت منطقه احساس کردم در نزدیکی خانه بزرگی سنگر گرفته‌ام که ده‌ها تن از اهالی روستا به آن خانه پناه برده‌اند. زیرا اسرائیلی‌ها خانه‌های آنان را با حمله‌های هوایی و توپخانه‌ای ویران کرده بودند. فکر کردم اگر در این موقعیت با اسرائیلی‌ها درگیر شوم، تردیدی

نیست که آن‌ها خانه‌ها و پناهگاه‌های اطرافم را با تانک و توپخانه گلوله باران می‌کنند و فاجعه‌ای ببار می‌آورند. سر در گم شده بودم و نمی‌دانستم چه کار کنم. لازم بود هم از پیشروی اسرائیلی‌ها جلوگیری کنم و هم از اهالی روستا دفاع کنم. در چنین شرایطی اگر دشمن به پیشروی ادامه دهد، امکان دارد به راحتی وارد روستای عیناتا شود.

حاجی جعفر اضافه کرد: جا به جا شدن با این همه تجهیزات نظامی که بر دوش داشتم کار ساده‌ای نبود. هر لحظه امکان داشت دیده‌بانان یا هواپیماهای بدون خلبان اسرائیلی «ام، کا» مرا شناسایی کنند و هدف آتشبار قرار دهند. تصمیم گرفتم ابتدا از اهالی روستا بخواهم پناهگاه‌شان را تخلیه کنند و چند صد متر از پناهگاه دور شوند. در عین حال خودم نیز موقعیت مستحکم خویش را تخلیه کردم و با سرعت چند صد متر از آن دور شدم. آنگاه به اتفاق چند رزمنده دیگر با سربازان اسرائیلی درگیر شدیم و از پیشروی آن‌ها جلوگیری کردیم. نمی‌دانم در این درگیری چگونه چهار نفره توانستیم پیشروی ستون تانک‌های اسرائیل را متوقف کنیم. شکی ندارم که امدادهای غیبی در کار بوده است. همانگونه که خداوند فرموده است: «ای رسول خدا چون تو تیر افکندی، خدا بسوی مشرکان تیر افکند».

یاسر درباره موقعیت محور «مربع مقاومت و آزادسازی» در جنوب لبنان مطالبی شنیده بود و علاقه داشت جزئیات رویدادهای حماسی رزمندگان مقاومت در دفاع از این منطقه را به طور مستقیم از زبان یک فرمانده مقاومت بشنود. به سید رو کرد و پرسید: چند روزی است که همسفر هستیم و بیشتر با یکدیگر آشنا شده‌ایم. اکنون کمی همدیگر را درک می‌کنیم. دوست دارم بدانم مربع مقاومت و آزادسازی چیست و چه نقش و دست‌آوردی در جنگ ۳۳ روزه داشته است؟

سید لبخندی زد و نقشه‌ای را از جیب در آورد و شروع کرد برای یاسر شرح دهد. او گفت: جبهه جنگ در حد فاصل روستاهای یارون، عیناتا، عیترون، مارون الراس و شهر بنت جبیل در جریان جنگ سال ۲۰۰۶ «مربع مقاومت و آزادسازی» نام گرفته است. ظرف چند دقیقه آینده وارد منطقه‌ای می‌شویم که «عقبه عیترون» نام دارد. این منطقه بر دشت الحوله در شمال فلسطین اشغالی مشرف است. اگر به ارتفاعات این منطقه صعود کنیم شهرهای شمالی اردن را مشاهده خواهیم کرد. اگر هم دویست متر از کوه جبل کحیل بالاتر برویم به خوبی شهر صفد در شمال فلسطین اشغالی را خواهیم دید. اسرائیلی‌ها در جریان جنگ مزبور با تمام توان کوشیدند این مربع را به تصرف خود در آورند. زیرا همانگونه که شرح دادم منطقه استراتژیک است. فرانسوی‌ها در جریان جنگ جهانی دوم استحکامات نظامی در آن ایجاد کردند و به وسیله آن

توانستند از پیشروی نیروهای انگلیسی به جنوب لبنان جلوگیری نمایند. انگلیسی‌ها نیز در آن مرحله که فلسطین را در اشغال داشتند می‌کوشیدند قلمرو اشغالگری خود را در این منطقه گسترش دهند.

در اولین جنگ اعراب با اسرائیل در سال ۱۹۴۸، این منطقه صحنه درگیری‌های سنگینی میان نیروهای نظامی و مردمی لبنان با متجاوزان اسرائیلی بوده است. ژنرال فؤاد شهاب رئیس جمهوری وقت لبنان و مجید ارسلان وزیر دفاع او در جریان جنگ مزبور در این منطقه مستقر بوده‌اند. اکنون که مربع مقاومت و آزادسازی زبانزد عموم لبنانی‌ها شده، در عین حال موجب افتخار و مباهات اهالی این منطقه نیز می‌باشد. عیترون داستان دیگری هم دارد. این روستای شهید پرور به دلیل مقاومت سرسختانه اهالی آن در دوران جنگ ۳۳ روزه زبانزد رسانه‌های اطلاع رسانی دنیا بوده است. سلحشوری و استقامت جوانان عیترون حیثیت نظامیان صهیونیست را در نظر افکار عمومی آن رژیم از بین برد. رزمندگان مقاومت این روستا به گونه‌ای حماسه آفریدند که متجاوزان را وادار کرد از مردم بی‌دفاع و غیر نظامی انتقام بگیرند. چرا که توان رویارویی مستقیم با رزمندگان حزب الله را نداشتند. اعضای خانواده ام عفیف خنافر از قربانیان جنایت وحشیانه صهیونیست‌ها در عیترون بوده است. اسرائیلی‌ها در بمباران این روستا ۱۱ تن از فرزندان دختر و پسر و نوه‌های ام عفیف را شهید کردند.

ام عفیف در دیدار با یاسر گفت: آنچه بر سرم آمده مانند فاجعه‌ای است که بر سر خاندان اهل بیت (ع) در صحرای کربلا وارد آمد، از خدا می‌خواهم انتقام فرزندانم را از دشمنان از خدا بی‌خبر و قاتلان پیامبران بگیرد. در بیستمین روز جنگ و با دستانی لرزان پیکر بی‌جان مریم دختر ۳۵ ساله‌ام را از کوچه روستا برداشتم و پشت در خانه پنهان کردم تا سگ‌های ولگرد یا سگ‌های یهودی پیکر او را تکه پاره نکنند. به مدت ده روز از پیکر مریم و دختر ۱۸ ماهه‌اش بتول مراقبت می‌کردم. از دست دادن ۱۱ فرزند برای من بسیار سنگین است. ام عفیف پس از توقف جنگ و بازگشت به عیترون بیشتر وقت خود را با نشستن در کنار درب خانه و گلزار شهدا می‌گذراند. عباس تنها فرزند بازمانده ام عفیف کلید خانه او را پنهان کرده است. عباس از مادر می‌پرسد برای چه می‌خواهید در خانه تنها باشید؟ ام عفیف به کسانی که جویای حال و وضع او می‌شوند. می‌گوید: می‌خواهم تصاویر عزیزانم را به شما نشان دهم و عباس کلید خانه را از من گرفته است. به محل شهادت مریم اشاره می‌کند و می‌گوید: مریم اینجا شهید شد، به تنهایی پیکر او را روی زمین کشاندم و داخل خانه بردم. او در مراسم تشییع تعدادی از فرزندان و نوادگانش

شرکت کرد. چون پیکرهای برخی از آنها به علت این که ۲۵ روز زیر آوار مانده بودند، فوری به خاک سپرده شدند. ام عفیف روزانه به خانه های خالی فرزندان خود سر می زند و گریه می کند. آرزو می کند کاش او هم همراه آنان شهید می شد و این فاجعه را نمی دید.

شهر تسخیر ناپذیر

سرانجام شرایط بازدید از شهر تسخیر ناپذیر بنت جبیل فراهم شد و بچه ها، یاسر، سید و حاجی پس از بازدید از روستای عیناتا راهی شهر مقاوم بنت جبیل شدند. شهری که سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله پس از آزاد سازی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ در آن سخنرانی مشهور و تاریخی ایراد نمود و در آن اسرائیل را «ناتوان تر از خانه عنکبوت» توصیف کرد. این شهر در دره ای قرار دارد که تپه های نیمه مرتفع اطراف آن را پوشانده است. حاجی خودروی پاترول را کنار جاده یکی از ارتفاعات مشرف به بنت جبیل پارک کرد تا موقعیت جغرافیایی این شهر و چگونگی پیشروی نیروهای اسرائیلی و عقب نشینی آنها بر اثر ضربات کوبنده مقاومت را برای یاسر شرح دهد. هنوز تانک ها و تجهیزات منهدم شده ارتش رژیم صهیونیستی در کنار جاده های کوهستانی بنت جبیل مانده و بازدید کنندگان از آنها عکس یادگاری می گیرند.

حاجی گفت: اسرائیلی ها در پی شکست در محورهای عیثرون و مارون الراس و یارون کوشیدند از پایگاه مرزی افیمیم در شمال فلسطین اشغالی گذرگاهی را بسوی شهر بنت جبیل باز کنند. به همین دلیل این شهر و جاده های ارتباطی آن را به شدت بمباران کردند. ستون های تانک اسرائیلی ها برای تصرف بنت جبیل در سه مرحله اقدام به پیشروی کردند، ولی در هر سه مرحله بر اثر ایستادگی رزمندگان مقاومت ناچار به عقب نشینی می شدند. اسرائیلی ها پس از محاصره شهر بنت جبیل از سمت شرق و غرب، سیاست مشت آهنین و زمین سوخته را برای تصرف آن به مورد اجرا گذاشتند. بیشتر ساختمان ها و باغ های زیتون را با خاک یکسان کردند. دشمن برای تصرف شهر حدود یکصد دستگاه تانک پیشرفته مرکاوا و ده ها گروه اطلاعات و عملیات در منطقه مستقر کرده بود.

همان گونه که حاجی با انگشت خود به مناطق ویران شده شهر بنت جبیل اشاره می کرد افزود: آنجا دبیرستان فنی حرفه ای است. آن طرف مسجد جامع شهر قرار دارد. پشت آن باغ های زیتون

دیده می‌شود. در سمت جنوبی بنت جبیل، مربع مقاومت و آزادسازی قرار دارد. همه این موقعیت‌ها را در حافظهات ذخیره کن. رزمندگان مقاومت یکسره به مدت شصت و شش ساعت با نیروهای پیاده ارتش رژیم صهیونیستی جنگیدند و آن‌ها را شکست دادند. دشمن در سحرگاه آغاز دومین هفته جنگ، بمباران و گلوله باران ساختمان‌های بنت جبیل را آغاز کرد. ستاد عملیات مقاومت تشخیص داده بود دشمن به منظور زمینه سازی پیشروی نیروهای پیاده به شهر بنت جبیل تصمیم گرفته سیاست زمین سوخته را به مورد اجرا بگذارد و برای تحقق این هدف گردان شماره ۱۶۵ نیروهای نخبه را به سمت دبیرستان فنی حرفه‌ای اعزام کرد. تعدادی از این نیروها تا باغ‌های زیتون پیشروی کردند. در این لحظه سه رزمنده در مسیر اسرائیلی‌ها کمین کرده و اجازه دادند به پیشروی‌شان ادامه دهند. هنگامی که سربازان متجاوز به باغ‌های زیتون رسیدند، رزمندگان با نارنجک دستی و آتش مسلسل به آنان حمله کردند.

اسرائیلی‌ها غافلگیر شدند و بی‌هدف به همه سو آتش شلیک می‌کردند. تعدادی از آنان توانستند به یکی از ساختمان‌های شهر راه یابند و آن را به بیمارستان تبدیل کنند تا اجساد مقتولان و زخمی‌های احتمالی‌شان را به آن منتقل نمایند. موقعی که رزمندگان مقاومت موفق شدند این ساختمان را آزاد کنند، ملاحظه کردند که اسرائیلی‌ها روی دیوارها و در کنار محل نگهداری اجساد مقتولان علامت (x) کشیده بودند، ولی زخمی‌ها تعدادشان زیاد بود. هنگامی که نبرد در بنت جبیل شدت یافت و منطقه آماج حمله‌های هوایی و توپخانه‌ای قرار گرفت از روستاهای عیناتا و الطیره نیروهای تازه نفس به کمک رزمندگان مقاومت شتافتند و سربازان دشمن را به محاصره درآوردند و از عقب نشینی آن‌ها جلوگیری کردند. هواپیماهای جاسوسی و بدون خلبان اسرائیلی‌ها «ام. کا» بر فراز منطقه درگیری به پرواز درآمدند و گزارش مصور درگیری‌ها را لحظه به لحظه به ستاد فرماندهی ارتش متجاوز مخابره می‌کردند.

در همین حال بچه‌های مقاومت به وسیله دستگاه‌های شنود پیشرفته می‌شنیدند که سربازان اسرائیلی تقاضای کمک می‌کرده‌اند و به همین دلیل نیروهای پشتیبانی دشمن مناطق درگیری را به شکل جنون آمیز گلوله باران می‌کردند. در سایه این گلوله باران، مسجد جامع بکلی ویران شد و حدود ۱۳ تن از رزمندگان مقاومت در دفاع از شهر بنت جبیل به شهادت رسیدند. در حقیقت بنت جبیل در جریان جنگ ۳۳ روزه حماسه بی‌نظیر از خود نشان و به اسرائیلی‌ها فهماند که این شهر مقاوم تسخیر ناپذیر است. ولی اسرائیلی‌ها با تمام توان و به طرز کینه توزانه این شهر را شهید کردند.

عروج فرمانده مقاومت در رشاف

یکی از فرماندهان مقاومت در ادامه بازگو نمودن خاطرات جنگ افزود: سه روز مانده به پایان جنگ، شماری از نظامیان دشمن به روستای رشاف واقع در شمال غربی شهر بنت جبیل رخنه کرده و در برخی از خانه‌های مردم مستقر شدند. واحدهای اطلاعات و عملیات مقاومت گزارش داده بودند که دشمن دو دستگاه تانک مرکاوا و یک بلدوزر نظامی در نزدیکی برکه دبل در جنوب رشاف مستقر کرده است. در همین حال هواپیماهای متجاوز نیز خانه‌های مسکونی اهالی را بر سرشان ویران می‌کردند. مردم بناچار بطور دستجمعی از زادگاه‌شان کوچ می‌کردند، مگر تعداد کمی از بانوان از جمله ام جهاد ترجیح دادند در روستا بمانند و برای فرزندان مقاوم خود غذا تهیه نمایند. هنگامی که رزمندگان از ام جهاد خواستند روستای رشاف را ترک کند و به مکان امنی پناه ببرد، به آنان گفت: مگر جانم گرانتر از جان شماست؟ ام جهاد تا روز پیروزی در روستای رشاف ماند و برای رزمندگان نان و غذا تهیه کرد.

فرمانده مقاومت اضافه کرد: به زهیر جفال دستور داده شد به سوی سه خانه مسکونی که سربازان اسرائیلی آنجا را اشغال کرده‌اند پیشروی و کارشان را یکسره کند. زهیر پس از گذشت پنج دقیقه در نزدیکی خانه‌های مزبور سنگر گرفت و منتظر بیرون آمدن اسرائیلی‌ها شد تا در فرصت مناسب با آن‌ها درگیر شود. او می‌شنید که طرز رفتار و سخن گفتن اسرائیلی‌ها نشان می‌داد که به شدت ترسیده‌اند و احساس کرده‌اند به جز آن‌ها هیچ کسی در روستا نمانده است. گمان کرده بودند بار دیگر به مدت طولانی در جنوب لبنان باقی خواهند ماند. ولی زهیر جفال بیدرنگ به سوی دو اسرائیلی که از پنجره اطاق یکی از خانه‌ها به بیرون خیره شده بودند تیراندازی کرد و آن‌ها را از پای درآورد. آن‌گاه به سمت جنوب خانه‌های اشغالی یورش برد و دو اسرائیلی دیگر را که روی تراس نگهبانی می‌دادند هدف آتش مسلسل قرار داد. دیری نپایید که اسرائیلی با هلی کوپتر به کمک نظامیان محاصره شده شتافتند، ولی کار از کار گذشته بود. زیرا در چنین لحظاتی رزمندگان پشتیبانی مقاومت از فاصله کوتاه خانه‌های یاد شده را هدف موشک قرار دادند و باقی مانده اشغالگران را به هلاکت رساندند.

در پی پیشروی واحدهای کمکی دشمن به سوی مسجد جامع روستای رشاف، زهیر جفال پس از انجام موفقیت آمیز این مأموریت به سوی مجتمع فرهنگی ابو ذر عقب نشینی کرد. زیرا هواپیماهای جاسوسی اسرائیلی «ام. کا» در ارتفاع پایین بر فراز روستا در حال پرواز بودند و رزمندگان را تعقیب می‌کردند. زهیر پس از عقب نشینی به کمک برادرش غازی جفال که فرماندهی تعدادی از رزمندگان روستا را بر عهده داشت پیوست و جنگ با نیروهای متجاوز را ادامه دادند. دقایقی نگذشته بود که راکتی از هواپیمای دشمن در نزدیکی آن دو سقوط کرد. در پی سقوط این موشک دود غلیظی آسمان منطقه درگیری را فرا گرفت و فرمانده مقاومت بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. زهیر بیدرنگ به سوی پیکر خونین برادرش شتافت و خون را از سر و صورت او پاک کرد و این شهادت را به او تبریک گفت. زهیر جفال با چشمانی اشک آلود به سوی سایر رزمندگان پیوست و از یکی از آنان یک نخ سیگار تقاضا کرد تا با دود آن حزن و اندوه از دست دادن برادرش را فرونشاند و جنگ با اشغالگران را ادامه دهد. او پس از کمی استراحت خود را با مهمات و گلوله‌های آر. پی. جی. مجهز کرد و با نفسی تازه به میدان دفاع از میهن بازگشت.

در حقیقت رزمندگان مستقر در جبهه رشاف با مسلسل‌های خودکار و موشک‌های آر. پی. جی. نبرد با اشغالگران را ادامه دادند، و با موشک‌های کرنیت تانک‌های ما فوق مدرن مرکاوی اسرائیل را شکار می‌کردند. وقتی در جنوب لبنان آتش بس اعلام شد، رزمندگان مقاومت به جستجوی پیکر فرمانده خود غازی جفال در میان آوارها پرداختند و پیکر او را یافتند و در قبرستان روستا خاکسپاری کردند.

رمیش دورترین نقطه جنوب

بچه‌ها پس از یک ساعت پیاده‌روی به سمت دورترین نقطه در انتهای سرزمین جنوب لبنان به روستای ریش رسیدند. حاجی در میان راه به بچه‌ها می‌گفت که در زمان اشغال جنوب لبنان از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰ میلادی، ارتش سرگرد آنتوان لحد مزدور رژیم صهیونیستی در این روستا دفاتر استخدام مزدور محلی دایر کرده بود. این ارتش به نمایندگی از سوی اشغالگران نقش ژاندارم منطقه اشغالی را برعهده داشت تا بار سنگینی را از دوش اسرائیلی‌ها بردارد. همچنین

این روستا روزگاری محور قاچاق انواع اسلحه و کالا و مرکز همه شرارت‌ها بوده است. بسیاری از قرارگاه‌ها و پایگاه‌های ارتش اسرائیل در آنسوی مرز از روستای رمیش قابل رؤیت هستند.

یاسر از همراهش پرسید پایگاه‌های یاد شده چه سرنوشتی در جنگ ۳۳ روزه داشتند؟

حاجی گفت: چند بار موشک باران شدند.

یاسر: ولی به نظر می‌رسد استحکامات خیلی قوی در آن ایجاد کرده‌اند.

حاجی: حمله همیشه برای کشتن نیروهای دشمن نیست، گاهی برای از کار انداختن قدرت ماشین جنگی دشمن صورت می‌گیرد.

یاسر: اطلاع دارید چند نظامی اسرائیلی در این پایگاه‌ها کشته شدند؟

حاجی: رزمندگان مقاومت چند بار از پیشروی نظامیان اشغالگر از این محور به عمق خاک لبنان جلوگیری به عمل آوردند و آن‌ها را زمین‌گیر کردند.

هر اندازه بچه‌ها بیشتر در این منطقه پرسه می‌زدند و به خطوط مرزی نزدیک‌تر می‌شدند، حس کنجاوی نیروهای حافظ صلح وابسته به سازمان ملل متحد افزایش می‌یافت. گاهی به بچه‌ها نزدیک می‌شدند و خسته نباشید می‌گفتند و راه‌شان را ادامه می‌دادند. گاهی هم نیروهای گشتی ارتش لبنان آن‌ها را تحت نظر می‌گرفتند و یا به آن‌ها هشدار می‌دادند که به سیم خاردار مرز نزدیک نشوند. همه چیز با سلام و احوال پرسی و خسته نباشید تمام می‌شد.

آن‌گاه سید و حاجی از یک جاده صعب العبور به طرف یکی از پایگاه‌های پیشین رزمندگان مقاومت اسلامی بالا رفتند و خاطرات گذشته خود را بازگو کردند. یکی گفت من چند ماه در این پایگاه خدمت کردم. دیگری گفت که چند سال از جوانیش را در راه دفاع از میهن در این منطقه سپری کرده است. سید سپس از بالای این مرتفع به جنگل کوچکی اشاره کرد و گفت: ستون تانک‌های اسرائیلی‌ها در جنگ ۳۳ روزه در این جنگل زمین‌گیر شد، و نتوانست پیشروی کند. تعدادی از رزمندگان در مسیر پیشروی آنان کمین کرده بودند و با موشک گرانیات ستون تانک‌ها را هدف قرار دادند. نیروهای دشمن خیلی ترسو بودند، با وجودی که تانک‌های آن‌ها بسیار پیشرفته و ضد موشک بود ولی با اولین حمله رزمندگان مقاومت از حرکت باز ایستادند. یا عقب نشینی را ترجیح دادند. چند بار کوشیدند با کمک نیروی هوایی وارد جنگل شوند و خود را پشت درختان پنهان کنند، ولی بچه‌ها به آن‌ها مهلت نمی‌دادند. انگار تابلوی ورود ممنوع در برابرشان

قرار داشت، و مقررات ورود ممنوع را با دقت رعایت می‌کردند. این یک واقعیت است که اسرائیلی‌ها با انواع سلاح‌های پیشرفته مجهز هستند ولی انگیزه جنگیدن را ندارند. از هر جنبه‌ای در جنوب لبنان وحشت داشتند.

وادی الحجیر شکارگاه تانک‌های مرکاوا

روزنامه‌های چاپ بیروت در سی و دومین روز جنگ و در آستانه برقراری آتش بس در جنوب لبنان با انتشار گزارش‌هایی از آخرین تحولات روزهای واپسین جنگ تجاوزکارانه دشمن به لبنان از سر در گمی فرماندهان نظامی صهیونیست در جبهه وادی الحجیر در محور میانی جنوب لبنان خبر دادند. روزنامه السفير در شماره روز ۱۳ اوت سال ۲۰۰۶ گزارش مستندی از رویدادهای جبهه‌های جنگ منتشر کرد و نوشت که جنوب لبنان به خصوص وادی الحجیر در سی و دومین روز جنگ به گورستان واقعی نظامیان اسرائیلی و تانک‌های پیشرفته آنان تبدیل شده است. تانک مرکاواي ساخت اسرائیل که از قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین تانک‌های جهان به شمار می‌آید نتوانست در برابر رزمنده‌ای که موشک کرنیت روی شانه حمل می‌کند به پیشروی در خاک لبنان ادامه دهد. در آن روز حدود ۲۰ درجه‌دار و سرباز اسرائیلی به هلاکت رسیده و حدود ۱۲۰ تن دیگر زخمی شدند که حال ۲۰ تن آنان وخیم گزارش شده بود. در درگیری‌های وادی الحجیر حدود ۳۹ تانک مرکاواي دشمن منهدم شد و یک فروند هلی کوپتر نیز توسط پدافند هوایی رزمندگان مقاومت سقوط کرد.

علی سویدان یکی از فرماندهان مقاومت اسلامی در دیدار با یاسر و بچه‌های همراه او به تشریح رویدادهای آخرین روزهای مقاومت و پایداری پرداخت و گفت: دولت آمریکا به منظور کسب دستاوردهای نظامی در جنوب لبنان به منظور فراهم کردن زمینه اجرای سیاست «خاورمیانه جدید» و پایان دادن به موجودیت حزب الله در لبنان، بر صهیونیست‌ها فشار وارد آورد. ستاد مشترک ارتش اسرائیل در یک اقدام بیسابقه و تحقق خواسته آمریکا تصمیم گرفت چند هزار سرباز تازه نفس به وسیله ۵۰ فروند هواپیما در شمال رودخانه لیتانی پیاده کند، و مناطق وسیعی از سرزمین لبنان را به اشغال دریاورد. ولی آمریکا و ارتش اسرائیل در این اقدام به شدت شکست خوردند.

با وجودی که عوامل اطلاعات نظامی دشمن هشدار داده بودند که حزب الله اوضاع و تحرکات ارتش اسرائیل را زیر نظر دارد و خود را برای برخورد با هرگونه تحول غیر مترقبه آماده کرده است، ولی تیپ ۴۰۱ زرهی و مهندسی کوشید با پیشروی به سوی خاک لبنان، از مسیر وادی الحجیر سرنوشت تاریک و شوم خود را بیازماید. مقاومت اسلامی در چنین شرایطی تعداد ۶۰ رزمنده مسلح به مقادیر زیادی موشک‌های ضد تانک کرنیت و خمپاره انداز در مسیر دوگردان تانک زرهی مرکاوا مستقر کرد و به محض نزدیک شدن نیروهای دشمن آن‌ها را تار و مار کرد. فراموش نکنم یکی از رزمندگان مقاومت که در وادی الحجیر تانک‌های اسرائیلی‌ها را شکار می‌کرد شهید ربیع قصیر داماد سید حسن نصر الله دبیر کل حزب الله بود. ربیع برادر شهید احمد قصیر است که در سال ۱۹۸۲ با اجرای عملیات شهادت طلبانه در شهر صور تعداد ۱۵۰ سرباز اسرائیلی را به هلاکت رساند.

علی سویدان در تشریح دست‌آوردهای معرکه وادی الحجیر به یاسر گفت: بامداد روز یک شنبه، مصادف با سی و دومین روز جنگ پاتک رزمندگان مقاومت به ستون تانک‌های اسرائیلی در ارتفاعات مشرف به وادی الحجیر آغاز شد. در این ضد حمله هشت تانک مرکاوا منهدم گردید و دو افسر فرمانده و چهار سرباز به هلاکت رسیدند. در پی این شکست، فرماندهان ارتش دشمن مستقر در این جبهه از وزیر جنگ و مقام‌های سیاسی که اصرار بر این حمله شکست خورده داشتند به شدت انتقاد کردند. آنان در پیامی تاکید کردند که مسئولان اسرائیل به منظور تأثیر گذاری بر افکار عمومی و روحیه دادن به سربازان ارتش دستور این حمله را صادر کردند. اما این حمله نتایج معکوس داشت. با این وصف دو گردان تانک در وادی الحجیر در کمین رزمندگان مقاومت اسلامی قرار گرفتند و با انهدام تعدادی از آن‌ها بقیه از میدان گریختند.

نبردهای وادی الحجیر تنها شکارگاه تانک‌های مرکاوا در جنوب لبنان نبود. چه متجاوزان در دره وادی سلوقی در بخش شرقی جنوب هم همین سرنوشت را داشتند. روزنامه صهیونیستی معاریو در گزارشی به نقل از یکی از فرماندهان ارتش اسرائیل نوشت: اگر در روزهای آخر جنگ آتش بس برقرار نمی‌شد، احتمال داشت نیروهای حزب الله تانک‌های بیشتری را شکار کنند. در حمله به وادی سلوقی تعداد ۲۴ تانک از این گذرگاه گذشتند که نیمی از آن‌ها با موشک‌های کرنیت نیروهای حزب الله منهدم شدند.

بچه‌های مقاومت که در نبردهای این جبهه شرکت داشتند در تشریح خاطرات ناگفته خود برای یاسر چنین روایت کردند: صدای آه و ناله و گریه سرنشینان تانک‌ها توسط بیسیم به روشنی

شنیده می‌شد. آنان تقاضای کمک می‌کردند، اما کسی توان کمک رسانی به آنان در دره وادی سلوقی را نداشت. از هلی کوپترها و توپخانه اسرائیلی‌ها هم کمکی ساخته نبود. با وجودی که واحدهای اطلاعاتی و مهندسی تیپ کوماندویی ناحال در منطقه پراکنده بودند، ولی هرگز نمی‌توانستند از شلیک موشک‌های ضد تانک حزب الله جلوگیری کنند. در چنین شرایطی فرمانده تیپ ۴۰۱ به سرنشینان تانک‌ها دستور داد به پدال سوخت موتور تانک‌ها فشار بیاورند و از منطقه فرار کنند تا هدف موشک‌های آر. پی. جی ۲۹ مونیو، تاو، کونکرس و کرنیت بچه‌های حزب الله قرار نگیرند. رزمندگان مقاومت نوعیت تانک‌های اسرائیلی را به خوبی تشخیص می‌دادند و برای مقابله با آن‌ها از سلاح مناسب استفاده می‌کردند.

در مرکز دیده‌بانی مقاومت

بچه‌ها از ساعت پنج بامداد که برای اقامه نماز صبح بیدار شده بودند تا نزدیک غروب از محورهای گوناگون جنوب بازدید به عمل می‌آوردند و خاطرات روزهای جنگ را بازگو می‌کردند. از روستایی به روستای دیگر می‌رفتند. ناگهان از مسیر بی‌راهه وارد دخمه‌ای شدند که هیچ جنبنده‌ای ناشناس تا آن لحظه آن‌جا را کشف نکرده بود. سه نفر در این دخمه مشغول کارشان بودند. البته پست‌شان هر هشت ساعت تغییر می‌کرد و سه نفر دیگر جایگزین می‌شدند. مقاومت اسلامی، این دخمه را مرکز دیده‌بانی قرار داده که به طور شبانه روز فعال است. جز چند دریچه نامریی هیچ پنجره‌ای در آن وجود ندارد. زیرا اسرائیلی‌ها با در اختیار داشتن انواع تجهیزات الکترونیکی پیشرفته همه جا را شناسایی می‌کردند.

طرز صحبت کردن بچه‌های شاغل در این دخمه نشان می‌دهد که احتیاط و هوشیاری را به دقت رعایت می‌کنند. همه وظیفه دارند آهسته و درگوشی با یکدیگر صحبت کنند. این دخمه روی تپه‌ای در نزدیکی مرز لبنان و فلسطین اشغالی قرار دارد و بچه‌های مستقر در آن، اغلب پایگاه‌ها و تحرکات اسرائیلی‌ها را بدون چشم مسلح می‌بینند. پایگاه‌های دوفیف، زرعت، برانیت و افیفیم و جاده‌های ارتباطی در شمال فلسطین اشغالی همه در دید چشمان بیدار رزمندگان مقاومت اسلامی لبنان قرار دارد. خودروهای گشتی صهیونیست‌ها در کنار سیم خاردار مرز لبنان و تعداد سرنشینان آن‌ها به خوبی مشخص هستند. نگاه کردن به بیرون از دریچه‌های

دیده‌بانی در لحظه غروب آفتاب، منظره زیبایی را جلوه می‌داد. هر چند که صدای اذان از گلدسته‌های مساجد روستاهای اطراف به درون دخمه دیده‌بانی نفوذ نمی‌کند، ولی بچه‌هایی که سرگرم دیده‌بانی هستند، اوقات شرعی را تشخیص می‌دهند. با غروب آفتاب به نماز جماعت ایستادند، آنگاه سفره شام را روی زمین پهن کردند. طبق معمول ماست چکیده، پنیر، سبزیجات، زیتون، چای و نوشابه گازدار سفره شام را تشکیل می‌داد.

یاسر هنگام صرف شام، از میزبانان پرسید داستان هواپیمای بدون خلبان «ام. کا» چیست و چه نقشی در میدان جنگ دارد، حاجی در پاسخ گفت: مهمترین مشکلی که در جنگ گذشته با آن مواجه بودیم، همین هواپیمای بدون سرنشین بود. این هواپیماها در درگیری‌های بنت جبیل، یارون و مارون الراس مانند ملخ بالای سرمان پرواز می‌کردند و روند عملیات را لحظه به لحظه به اطلاع اسرائیلی‌ها می‌رساندند. روزها ناچار بودیم از مقابل دوربین حساس این هواپیماها پنهان شویم. شب‌ها هم خود را زیر درختان و یا پشت دیوارها پنهان می‌کردیم تا ما را شناسایی نکنند.

آنگاه سید رشته سخن را به دست گرفت و به تشریح امدادهای غیبی و الطاف الهی در کمک به رزمندگان مقاومت پرداخت و گفت: اگر لطف خداوند و امدادهای غیبی در کار نبود، در برابر تجهیزات و جنگ افزارهای پیشرفته و مافوق مدرن دشمن کاری از دست رزمندگان مقاومت ساخته نبود. این رزمندگان با ایمان و اعتقاد و امید به پیروزی الهی با دشمن می‌جنگیدند. جز در صدر اسلام در کجای دنیا دیده‌اید که سه هزار رزمنده در برابر صد هزار جنگجوی اسرائیلی مقاومت کنند؟ هواپیماهای بدون خلبان «ام. کا» در طول شبانه روز حرکت‌مان را مختل می‌کردند. اما با لطف و عنایت الهی بر کارایی علمی این هواپیما چیره شدیم.

یاسر از ابتدای سفر سندبادی‌اش به جنوب لبنان به مرور زمان احساس کرد با دو فرمانده مقاومت همسفر شده است. ولی از بیان این احساس به شدت بیم داشت، تا خدای نکرده به این مأموریت داوطلبانه که برای یادداشت خاطره‌های جنگ ۳۳ روزه به لبنان آمده آسیبی وارد نیاید. در یکی از شب‌های گشت و گذار پر مخاطره در جنوب لبنان یاسر به حاجی رو کرد و گفت: حاجی مثل اینکه شما کارهای هستید و به ما نمی‌گویید؟ حال که قرار شده رویدادهای جنگ را در حافظه کلام یادداشت کنم، خاطرات‌تان را بازگو کنید. ثبت رویدادهای جنگ از زبان شما طعم خاصی دارد.

حاجی قبول کرد که خاطره‌ای را بازگو کند. او گفت: در یکی از جبهه‌های جنوب فرماندهی دسته‌ای از رزمندگان را بر عهده داشتم و به وسیله بی‌سیم با آن‌ها در ارتباط بودم. روزی یک افسر اسرائیلی که زبان عربی می‌دانست، وارد خط بی‌سیم شد و به من گفت: ترسو! عیب نیست تو در پناهگاه مخفی شده‌ای و برادرانت را به میدان جنگ می‌فرستی تا کشته شوند؟ به این خرابکاران دستور عقب‌نشینی بده تا کشته نشوند. در طول روزهای جنگ اسرائیلی‌ها وارد خط بی‌سیم ما می‌شدند و این اراجیف را تکرار می‌کردند. به طور مثال به این افسر که به زبان عربی صحبت می‌کرد، گفتم: احمق! ما را به مرگ تهدید می‌کنی؟ ما آماده شهادت هستیم. من با خونسردی به تهدیدهای اسرائیلی‌ها پاسخ می‌دادم، و این خونسردی آن‌ها را دیوانه کرده بود. به قدری با آرامش و خونسردی به تهدیدهای افسران دشمن پاسخ می‌گفتم که واکنش نشان می‌دادند و زبان فحاشی و ناسزاگویی را باز می‌کردند. من به آن‌ها می‌گفتم طرز فکر شما بهتر از این نیست. ما اینگونه فکر نمی‌کنیم. شما اگر واقعاً مرد جنگ هستید، بفرمایید میدان جنگ. ما خود را در سطح شما پایین نمی‌آوریم.

روزی یک از برادران رزمنده بخاطر تماس‌های زیاد اسرائیلی‌ها به خشم آمد و به ناسزاگویی آن‌ها پاسخ کوبنده داد. افسر اسرائیلی به این رزمنده گفت تو از بچه‌های حزب الله نیستی، حزب الله فحش نمی‌دهد. سرانجام این رزمنده توانست افسر مزبور را فریب دهد و هنگامی که پیشروی خود را با تانک ادامه داد، برادر رزمنده تانک او را با موشک کرنیت منهدم کرد.

پس از صرف شام، بچه‌ها به صرف چای و میوه و شب نشینی و بازگو نمودن خاطرات جنگ ۳۳ روزه و چگونگی رویارویی با اسرائیلی‌ها پرداختند. برای یاسر روشن شد تعداد رزمندگانی که در روستاها مستقر بودند و با اسرائیلی‌ها می‌جنگیدند زیاد نبوده است. در برخی روستاها فقط ۲۰ رزمنده حضور داشتند. ولی آرایش آن‌ها و ارتباط دقیق‌شان با ستاد فرماندهی، و روحیه شهادت طلبانه و ایمان ژرفی که در دفاع از میهن داشتند، از عواملی بودند که دشمن را از پیشروی به داخل روستاها ناکام ساخت.

با وجودی که دشمن اغلب روستاهای خط مرزی را به محاصره درآورده بود و به وسیله هواپیما و تانک خانه‌های مردم را بر سرشان خراب می‌کرد، اما هرگز جرأت ورود به این روستاها و پاکسازی آن‌ها از وجود رزمندگان مقاومت را نداشت. اسرائیلی‌ها یکبار کوشیدند به داخل روستای مارون الراس رخنه کنند، ولی با تحمل تلفات سنگین ناچار به عقب نشینی شدند.

فرزندان رزمنده روستاهای جنوب لبنان که در برابر متجاوزان مقاومت کردند، از راههای ارتباطی و ناهمواری‌های منطقه شناخت کامل دارند.

ویژگی دیگر این رزمندگان این است که میان خانواده و بستگان خویش حضور دارند، و اهالی جنوب به نوبه خود نیازهای آنان را تأمین می‌کنند. در طول جنگ ۳۳ روزه به مشکلات این رزمندگان رسیدگی می‌کردند. نان و آب و خوراک در اختیارشان قرار می‌دادند. برای آنان اطلاعات گوناگون جمع‌آوری می‌کردند. این همکاری موجب شد که دشمن متجاوز از پیشروی در سرزمین جنوب ناکام بماند. اگر چه آسمان لبنان جولانگاه هواپیماهای بدون خلبان «ام. کا» و جنگنده‌های «اف - ۱۶» رژیم صهیونیستی شده بود، ولی رزمندگان مقاومت در زمین و میدان کارزار حرف اول را می‌زدند.

حاجی و سید در این شب نشینی پیش بینی کردند، چنانچه رژیم صهیونیستی بخواهد در آینده دوباره به لبنان حمله کند، یگان‌های مقاومت بطور مستقل وارد جنگ می‌شوند، هر یک از این یگان‌ها فرماندهی نامتمرکز دارد. اسلحه و مهمات و واحدهای امداد درمانی و تدارک غذایی هر کدام از این یگان‌های مستقل از هم‌اکنون مشخص شده است. این گروه‌ها با تصمیم‌گیری و صلاحدید فرماندهی مستقل خویش در اطاق عملیات مستقل به میدان جنگ می‌روند، هرگونه تصمیم برای پیشروی و یا عقب نشینی بر عهده فرماندهی مستقل عملیاتی خواهد بود. ولی تصمیم‌گیری‌های راهبردی و کلید زرادخانه سلاح‌های موشکی فقط در اختیار شورای مرکزی رهبری حزب الله قرار خواهد داشت.

در آن شب نشینی طولانی که در فضای بسته برگزار شد، یکی از بچه‌ها خواست هواکش را خاموش کند تا هم بچه‌ها از آلودگی صوتی نفس راحتی بکشند و هم هواکش کمی استراحت کند. ولی چون رژیم صهیونیستی در طول مرز دکل‌های شنود و استراق سمع کار گذاشته است، سید اصرار داشت هواکش روشن بماند تا امواج صدای بچه‌ها را در فضا پراکنده کند. این اصرار نشان می‌داد که رزمندگان مقاومت تا چه اندازه مسائل امنیتی و ایمنی را رعایت می‌کنند.

یاسر در این شب نشینی اظهار علاقه کرد از زندگی شخصی و خانوادگی برخی رزمندگان مقاومت با خبر شود. یکی از بچه‌ها به او گفت ما مثل همه مردم هستیم. پدر و مادر و خانواده داریم. خانواده خود را دوست داریم، و آن‌ها نیز به ما عشق می‌ورزند و افتخار می‌کنند. سه تا

برادر دیگری دارم که همه مجاهد هستند، هرگاه می‌خواهیم عازم جبهه شویم مادر وسایل‌مان را آماده می‌کند و در ساک دستی قرار می‌دهد و ما را با دعای خیر خود بدرقه می‌کند.

یکی دیگر از بچه‌ها گفت: مادرم این طور نیست. به راحتی اجازه نمی‌دهد به جبهه بروم. من خودم لباس‌هایم را مخفیانه جمع و جور می‌کنم و در ساک دستی قرار می‌دهم. سپس ساکم را قاچاقی از خانه خارج می‌کنم. البته مادرم می‌گوید که مرا خیلی دوست دارد و برای من نماز می‌خواند و دعا می‌کند. هنگامی که جنگ ۳۳ روزه متوقف شد و به خانه بازگشتم ابتدا با خواهرم روبه‌رو شدم. او بادیدن من گفت: مادرت از غصه فراق تو داره دق می‌کنه. به مادرت رحم کن. بی‌درنگ بسراغ مادرم رفتم و بر دستان او بوسه زدم. مادر مرا در آغوش گرفت، و در حالی که اشک شوق از چشمانش جاری بود برای من دعا کرد. من زندگی خود را مدیون دعای خیر او می‌دانم.

هرگاه اسرائیل به لبنان حمله کند، بیدرنگ به میدان جنگ می‌شتابیم. هرگز به پشت سرمان نگاه نمی‌کنیم. احساسات عاطفی و گرایش‌های خانوادگی را به طور موقت بایگانی می‌کنیم. آرزوی دیدار پدر و مادر و همسر و فرزندان را به آرزوی لقاءالله تبدیل می‌کنیم. اما به محض توقف جنگ همه احساسات و عواطف انسانی دوباره در درون‌مان گل می‌کنند. شوق بازگشت به آغوش خانواده دوباره شکوفا می‌شود. زیرا ما هم انسان هستیم. اگر روزی برای شهادت دوستان و هم‌زمان گریه می‌کنیم، از روی بی‌میلی به زرق و برق دنیا نیست. اگر هم به این راه عشق می‌ورزیم، این عشق بر اساس باورهای فکری و اعتقادی ما است.

هر یک از این رزمنده‌های سلحشور با شیوه خاص خود به معشوق و دل‌داده خود عشق می‌ورزد. به همین دلیل داوطلبانه و با اراده قلبی به میدان جنگ آمده‌ایم. هیچ کس ما را مجبور نکرده است. به هیچ ثروت و پست و مقامی چشمداشتی نداریم. مهمترین آرزوی ما پیروزی یا شهادت است. شهادت در راه معبود، و پیروزی برای نجات مردم رنج‌دیده و صبور جنوب لبنان.

لحظه‌ای سکوت مطلق فضای شب نشینی را پر می‌کند. یاسر فکر می‌کند چه پرسشی را با بچه‌های رزمنده مقاومت در جنوب مطرح کند. ناگهان سخنان آقای سید حسن نصرالله در آستانه جنگ ۳۳ روزه به ذهن او می‌رسد. از یکی از بچه‌ها سؤال می‌کند هنگامی که آقای نصرالله خطاب به رزمندگان گفت: «من دست و پای شما را می‌بوسم» چه احساسی داشتید؟

یک رزمنده با فروتنی سر به زیر انداخت و کمی مکث کرد و گفت: من کیستم که سید بر دست و پای من بوسه زند؟ سید با این سخنان تکلیف‌مان را روشن کرد. من و سایر رزمندگان را مأمور

کرد برای مردم لبنان پیروزی بیافرینیم. ملت‌مان را در برابر سمع و نظر افکار عمومی جهان سربلند کنیم. این مأموریت را به نحو مطلوب انجام دادیم و پیروزی الهی به ارمغان آوردیم.

گفت و گو با فرمانده مقاومت

فردای آن روز دو میهمان ناخوانده وارد مرکز دیده‌بانی شدند. استقبال گرم بچه‌ها از این میهمانان نشان می‌داد که کاره‌ای هستند. حاجی به یاسر گفت یکی از آنان افسر اطاق عملیات مقاومت می‌باشد. دیگری مسئول یکی از نواحی مقاومت در جنوب است. با آمدن این دو فرمانده حس کنجکاوی یاسر گل کرد. زیرا او کم و بیش از حماسه‌هایی بی‌نظیر مقاومت در جبهه‌های جنوب خبر داشت و علاقه‌مند بود کسی پیدا شود تا به پرسش‌های او پاسخ قانع کننده دهد. یاسر پس از احوالپرسی و پذیرایی از میهمانان ناخوانده از فادی افسر اطاق عملیات پرسید مقاومت برای انتقال مجروحان از میدان جنگ چه طرح امدادی تدارک دیده است؟ چرا از نفوذ خود برای بسیج نهادهای بین المللی همچون سازمان صلیب سرخ و جمعیت هلال احمر استفاده نمی‌کند؟ پناهگاه‌ها و درمانگاه‌های جنوب برای پذیرش و درمان مجروحان چه نقشی دارند؟ تا چه زمان باید هواپیماهای جنگی اسرائیل به حریم آسمان لبنان تجاوز کنند و به تأسیسات زیر بنایی و اقتصادی آسیب برسانند؟ چرا باید رزمندگان مقاومت بدون پوشش هوایی با متجاوزان بجنگند؟ تا کی باید خانه‌های روستائیان جنوب با حمله‌های هوایی دشمن منهدم شود؟ آیا وقت آن نرسیده که جنبش مقاومت موضع دفاعی را کنار بگذارد و موضع تهاجمی به خود بگیرد و به دشمن اجازه ندهد به حریم هوایی لبنان تجاوز کند؟

پرسش‌های دلسوزانه یاسر، فرمانده مقاومت را غافلگیر کرد. افسر مزبور کمی مکث کرد و با لحنی پرخاشگرانه به یاسر گفت: مقاومت به سازمان‌ها و محافل بین المللی امیدوار نیست. شیعیان جنوب لبنان از این محافل دل خوشی ندارند. هیئت‌ها و مجامع انسان دوستانه از کمک به اهالی جنوب لبنان عاجزند. اسرائیل در حمله سال ۱۹۹۶ به لبنان در جریان عملیات «خوشه‌های خشم» اهالی روستای بی‌دفاع قانا را قتل عام کرد. روستائیان به قرارگاه نیروهای سازمان ملل متحد پناه برده بودند، ولی اسرائیلی‌ها این قرارگاه را با توپخانه گلوله باران کردند و حدود یکصد زن و کودک و بزرگسال لبنانی را به شهادت رساندند.

ارتش رژیم صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه با بمباران خودروهای امداد هلال احمر و صلیب سرخ، این سازمان‌ها را عملاً زمین‌گیر کرده بود. دشمن هر جنبنده‌ای را بمباران می‌کرد. بنابراین ما فقط به امکانات محدود خودمان متکی هستیم. از محافل بین‌المللی و قوانین مجامع بشردوستانه کاری ساخته نیست. این قوانین فقط به نفع اسرائیل به اجرا گذاشته می‌شود. اسرائیل برج مراقبت نیروهای ناظر بر آتش بس وابسته سازمان ملل متحد در جنوب لبنان را بمباران کرد و تعدادی از سربازان نپالی و چینی را کشت، ولی محافل جهانی خم به ابرو نیاوردند.

قتل عام روستای المنصوری در جریان عملیات خوشه‌های خشم را هنوز فراموش نکرده‌ایم. اسرائیلی‌ها در این عملیات بیمارستان‌ها و مراکز درمانی را بر سر بیماران و مجروحان منهدم کردند، ولی محافل و مجامع بین‌المللی کر و لال شده بودند. در این حمله ۲۵ تن از امدادگران سازمان صلیب سرخ در شهرستان صور به شهادت رسیدند. ولی هیچ یک از محافل و مجامع بین‌المللی سخن اعتراض نگشود. در جنگ ۳۳ روزه ژوئیه سال ۲۰۰۶ همه دولت‌های عربی و غربی در کنار دشمن ایستادند و از او پشتیبانی به عمل آوردند. ولی ما فقط به امدادهای غیبی و الطاف الهی متکی بودیم و بر خلاف خواست دشمنان قسم خورده بر اسرائیل پیروز شدیم.

پاسخ مقام نظامی حزب الله تا حدودی یاسر را متقاعد کرد. ولی حس کنجاوی او نسبت به نابرابری موازنه قدرت نظامی میان مقاومت اسلامی و رژیم صهیونیستی همچنان یاسر را آزار می‌داد. او با توجه به افزایش نگرانی صهیونیست‌ها و محافل غربی نسبت به شایعات مربوط به مجهز شدن حزب الله به موشک‌های ضد هوایی پرسش‌هایی را با فرماندهان مقاومت در میان گذاشت. یکی از فرماندهان مقاومت به او گفت: خدا بزرگ است. برادران در زمینه ایجاد پارازیت در عملکرد هواپیماهای جاسوسی و بدون خلبان «ام. کا» شیوه‌های نوینی را اختراع کرده‌اند. این ابتکارات کارایی هواپیماهای دشمن را مختل کرده است.

یاسر گفت: این کافی نیست. در آینده در صورت بروز جنگ مجدد با اسرائیل با هواپیماهای جنگنده «اف ۱۶» چه برخوردی خواهید کرد؟

افسر دیگری داوطلب شد به این پرسش پاسخ دهد و بگوید: چنانچه در آینده جنگی روی دهد، این جنگ به سرزمین جنوب لبنان محدود نخواهد بود. میدان جنگ را به سرزمین‌های اشغالی فلسطین منتقل می‌کنیم و معادلات سیاسی و نظامی منطقه را دگرگون خواهیم کرد. ابتکارات

جدیدی را بکار می‌گیریم که دشمن و حامیان غربی او را غافلگیر خواهد کرد. به یاری خداوند متعال از حریم آسمان لبنان در برابر هرگونه تجاوزگری هوایی صهیونیست‌ها پاسداری می‌کنیم. اکنون مقاومت اسلامی به مقادیر زیادی هواپیمای بدون سرنشین و رادار گریز مجهز شده است. اخیراً تعدادی از این نوع هواپیماها را در آسمان فلسطین آزموده است. این هواپیماها در اولین آزمون بر فراز دورترین نقطه در آسمان جنوب فلسطین به پرواز درآمدند و سالم به پایگاه خود بازگشتند.

نتیجه گیری

شکی نیست که جنگ‌های مقاومت اسلامی با کیان غاصب به خصوص جنگ ۳۳ روزه ژوئیه سال ۲۰۰۶ عقیده نظامی ارتش اسرائیل را به شدت متزلزل کرد و ساختار نظامی و سیاسی و اجتماعی آن را بکلی دگرگون ساخت. نظامیان آن کیان در جنگ‌های پیشین وظیفه داشتند با اعراب در سرزمین اعراب بجنگند و از اقشار گوناگون جامعه اسرائیل در مزرعه و کارگاه پاسداری کنند. وظیفه داشتند در دل آنان احساس امنیت به وجود بیاورند. ولی این جنگ و نیز جنگ با گروه‌های تکفیری وهابی در سوریه و پیروزی بر آنان، مبانی سست جامعه اسرائیل را فرو ریخت و نقاط ضعف آن را آشکار کرد. سخنان سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله لبنان که «اسرائیل را سست تر از خانه عنکبوت» توصیف کرده است در این جنگ به روشنی مصداق پیدا کرد.

اسرائیلی‌ها در جنگ‌های پیشین با اعراب عادت کرده بودند صحنه‌های جنگ را به سرزمین‌های کشورهای عربی منتقل کنند تا شهروندان و شهرک نشینان صهیونیست از پیامدهای جنگ و خطر مرگ در امان باشند. ولی برای اولین بار در تاریخ شصت ساله رویارویی اعراب با اسرائیل مقاومت اسلامی لبنان توانست جبهه‌های جنگ را به داخل سرزمین‌های اشغالی فلسطین منتقل کند و به شهروندان اسرائیل آسیب جدی برساند. سید حسن نصرالله در آستانه این جنگ به اسرائیلی‌ها هشدار داده بود که از این پس اجازه نخواهد داد اسرائیل به مردم لبنان آسیب برساند. ولی صهیونیست‌ها و آمریکا که این جنگ را به راه انداختند به هشدارهای دبیر کل حزب الله توجه نکردند.

با اولین حمله هوایی اسرائیل به مراکز اقتصادی و تأسیسات زیر بنایی لبنان، موشک‌های مقاومت اسلامی به سوی شهرک‌های صهیونیست نشین و مراکز نظامی اسرائیل شلیک شدند. شهرک نشینان، کشاورزان و سایر اقشار جامعه صهیونیستی در پی فرود اولین سری موشک‌های حزب الله به پناهگاه رفتند. هزاران تن از آنان به مناطق جنوبی فلسطین اشغالی فرار کردند. شهرک نشینان برای اولین بار با خطر جدی مرگ و حیات و ویرانی و آوارگی روبه رو شدند. رفتار متهورانه و شجاعانه رزمندگان مقاومت اسلامی محافل نظامی و سیاسی اسرائیل و حامیان غربی او را شوکه کرد که بازتاب آن به رغم گذشت ۱۳ سال از توقف جنگ همچنان ادامه دارد.

مقاومت اسلامی لبنان در جریان جنگ ژوئیه سال ۲۰۰۶ برای اولین بار ارتش رژیم صهیونیستی را وادار کرد در نظریه جنگ غافلگیر کننده و بازدارنده خود تجدید نظر کند. این رژیم در جنگ‌های سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ از این نظریه استفاده می‌کرده و در عرض یک هفته بر چند کشور عربی چیره می‌شد. نظامیان صهیونیست در پی برخورد با دیوار تسخیر ناپذیر رزمندگان جان بر کف و سلحشور مقاومت اسلامی لبنان در زمینه اجرای نظریه جنگ غافلگیر کننده شکست سنگینی متحمل شدند. رزمندگان مقاومت مستقر در محورهای گوناگون جنوب لبنان موفق شدند تانک‌های پیشرفته مرکاوا و نظامیان تا بن دندان مسلح را در خطوط مرزی زمینگیر کنند. متجاوزان صهیونیست در این جنگ نتوانستند به اندازه یک وجب در سرزمین لبنان پیشروی کنند. آن‌ها با تحمل تلفات سنگین جانی و خسارات‌های فراوان مادی از مقابل جوانان لبنانی عقب نشینی کردند.

فهرست

معرفی مجموعه

مقدمه

پیشگفتار

تقدیم به رزمندگان مقاومت

آغاز سخن

در ضاحیه جنوبی بیروت

بازدید از تپه مسعود

بازدید از کشتزارهای شبعاء

در کفر شوبا چه گذشت

گذرگاه مرزی فاطمه

مقاومت به شیوه زنان لبنانی

نشانه‌های همیاری و ایثارگری

مرکبا به تلی از خاک تبدیل شد

در خانه بخشدار یارون

در خانه زن مسیحی در مارون الراس

اشباح تونل‌های عیترون

شهر تسخیر ناپذیر

عروج فرمانده مقاومت در رشاف

رمیش دورترین نقطه جنوب

وادی الحجیر شکارگاه تانک‌های مرکاوا

در مرکز دیده بانی مقاومت

گفت و گو با فرمانده مقاومت

نتیجه گیری